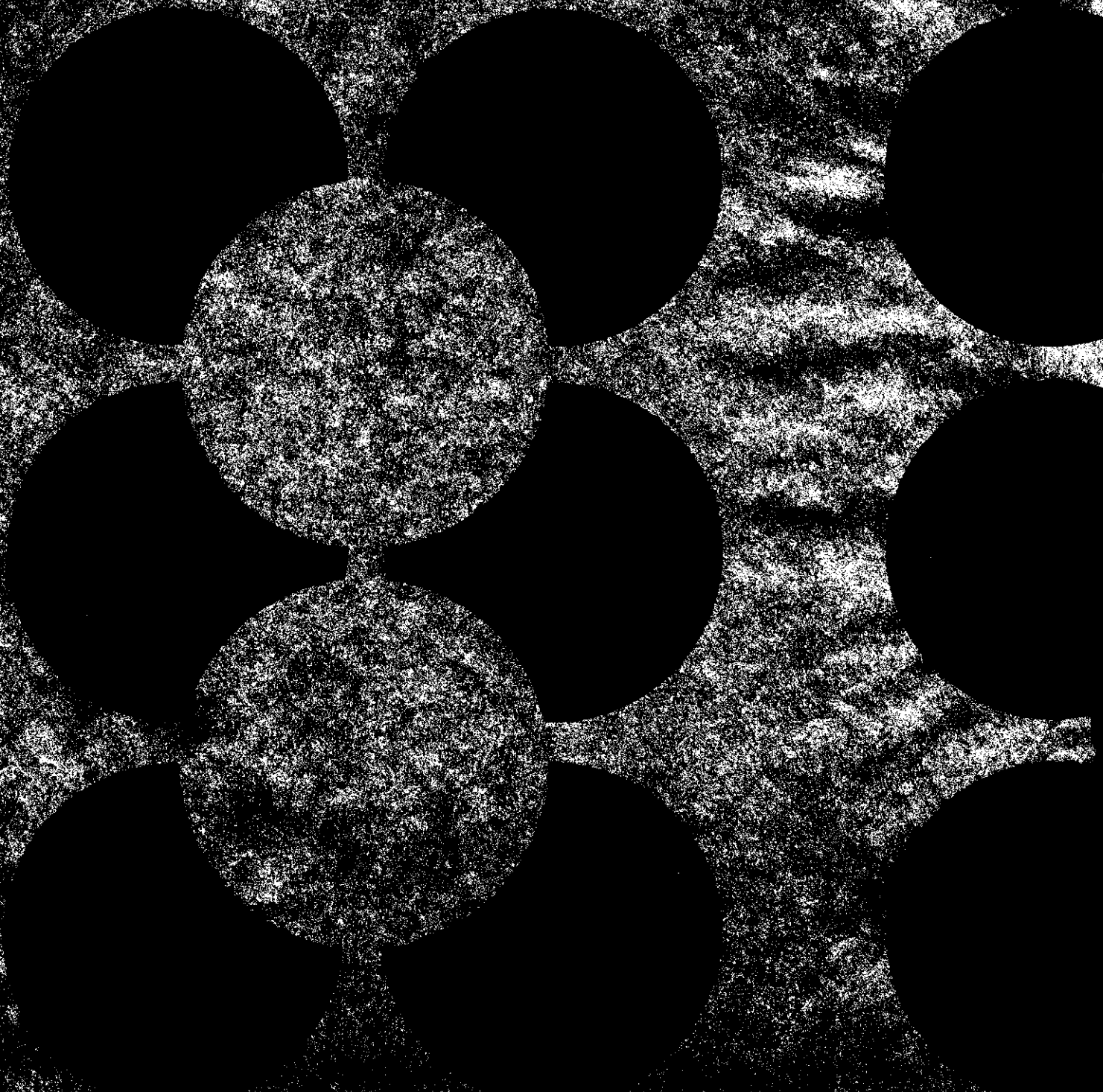


Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, which is mostly illegible due to the high contrast and graininess of the scan.

Handwritten text in the upper middle section of the page, appearing as a line of script.



« اجبا قطعياً نباید هیچ عربی داخل شوند و در امور سیاسیته داخله نمایند »
« حضرت عبدالبهاء »

آهنگ بدیع

سال

۲۸

شماره ۹-۱۰

۱۹ شهر القدره الی روم شهر السلطان ۳۰ بیع

آذروردی ۱۳۵۲

فصوص جامعہ بهائی است

فهرست

صفحه

- ۱- اوج مبارک حضرت بهاء الله ۲
- ۲- عالم انسانی محتاج استفاضه از نقشات
روح القدس است - دکتر علیمراد راورد^۷
- ۳- عرفان و عمل - کمال الدین بخت آور ۷
- ۴- محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر
دیانت بهائی ۱۳
- ۵- رجل رشید:
مختصری از شرح حیات امری جناب
میرزا آقاخان قائم مقامی - حزنوش آباری ۱۸
- ۶- اخبار مصور ۴۰
- ۷- از بیانات حضرت عبیدالبهاء ۴۲
- ۸- منبع نور و روشنائی (شعر) دکتر توکل عتقا^۷ ۴۳
- ۹- نگین سبز اقیانوس بسند - پیروز فضل ۴۴
- ۱۰- نوجوانان ۴۹

بنام آفریننده توانا

سپاس ستایش خداوندی را سراوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان
برگزید و او را بپوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود هر که زنگت خواهشمار از آنگیسته
دل زدود سراوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد .
این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشار روز
انگه بیاری خداوندیکت از آلائش گیتی و آنچه در اوست رهائی یافت و در سایه خیرت
دانش بیاسود .

آوای هزار دستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان سپید
پس فرمان شد که این بنده پاسخ برخی از پرسش هاللب گشاید و آنچه از رازها که نگارش
آن شاید آشکار نماید در آن نامه پسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر
دیگران برتری دارد در اینجا یگانگی پاکت پیدا خداوند کار میفرماید میان پیران اجداد فی
ندیمیم چون خواست همه یکی است و راز هجلی یکی است جدائی و برتری میان ایشان
روانه پیامبر است مگو خود را بنام پیران پیشین خوانده پس اگر کسی بنهان این گمشار
پی نبرده بگفته های ناشایسته پردازد دانای بنیاد از گفته او نترسند پدیدار نشود اگر چه

پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک برقرار و گشتار جداگانه پدیدار و در میان
 خردی و بزرگی نمودار ولی نمایش ایشان مانند نمایش ماه تابان است چنانچه او هرگاه
 بنمایش جداگانه پدید آید با آنکه هیچگاه او را کاشی نیستی نه پس دانسته شد که این
 نه بیش و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه که همه گاه
 خداوند میماند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد و گشتار و رفتاری که سزاوار آن روز
 بود فرمود. خواست یزدان از پیدایش فرستادگان دو چیز بوده نخستین را بدان مردمان
 از تیرگی نادانی و برهنائی بروشنی دانائی دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن
 راههای آن .

پیمبران چون پزشکانند که پرورش گیتی و کسان آن پرورخته اند تا بدان گمانگی .
 بیماری بیگمانگی را چاره نمایند و در کردار و رفتار پزشک جای گشتار نه زیرا که او بر گمانگی
 کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بنیش مردمان زمین بغراز آسمان
 دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نینند جای پندار نه
 چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار همچنین پیمبران یزدان همه گاه که جهان را
 بنورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه شایسته و سزاوار آن روز بود مردم را
 بسوی خداوند گیتا خوانند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنی دانائی راه نمودند .
 پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بود .

و آن رهبنائی گمشتگان و آسودگی در ماندگاست .

ای یاران مردمان را آگاهی نه بکشید تا جمعی را جامه آگاهی پوشید و از بند
تیرگی نادانی رهائی بخشید .

باز نگارش رفته بود که گروهی خرد را پیشوا دانسته آنچه ترازوی دانش سنجیدگی
آوردند اگر چه خداوند میانه چراغ خرد را برای مردمان افروخته و مایه رهبنائی ایشان
ساخته ولی بچاکس بی پرورش بجائی نرسد چنانکه بچه شیر خوار اگر پرورش نیابد ناچار
با آنچه سزاوار است نرسد خداوند کار میفرماید هیچ چیز را بی مایه آن هویدا نگردانیم
پس مردم از پرورش ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجائی هویدا نه هر چه شتاب
برتری یابد و هر روز او را روشی جداگانه در خور .

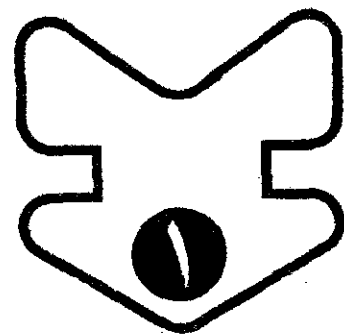
ای خردمندان اگر دانش مردم را اندازه ای هویدا میشد پیروی راسته نواز بود
پس باید کوشش نمود تا برتر از خود را جست و بهر زمان او ز قمار کرد و چون ترازوی دانش
سنجیده شود کسی را جز فرستادگان خداوند این پایگاه بلندند از این سوست که دانشوران
بگفته پیمبران گردیده اند و ایشان را مایه رهبنائی مردمان یافته اند زیرا که
دانش آنها را بیش و کمی هویدا نه اگر بنحو ایم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه آید و خامه
تاب نوشتن نماند اگر در گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس دانشور اندیشه نماید
راستی این گفتار آشکار شود .

دیگر در روش آئین داران با یکدیگر نگاه داشته بودند در فرمان تازه می فرماید :
با همه آئین داران به یکمانگی و خوشدلی رفتار کنید همیشه فرمانهای یزدانی مردم را بر راه
دوستی و مهربانی خوانده ولی مردمان برخی از آن را پیس روی نموده و برخی را بکنار
نهاده اند و بگذار خود پرده ختم از گفتار پروردگاری بهره مانده اند .
از این روست که از گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوشش بپوش مردم دور شده
اگر دانیان زمین بدیده بیننده در گفتارهای جهان آفرین بشکند و بهوش و دانش
اندیشه نمایند ناچار پنهان آن پی برده از گفته های پریشان دیگران بگذرند .
دیگر پیش هفتم را خداوند مهربان در سفر مان خود پاسخ فرموده که پاری آن نیست
بناخواست کسی را در کیش در آوردن روانه راستی از کثی جدا شده پس هر که بیزدان
گروید و از دیگران چشم پوشید بر میان پیروی یزدی از گرداهای تیره گی ربانی
یافت در هیچگاه مردمان را بناخواست در آوردن در کیش یزدان روانه ولی
هرگاه آفتاب جهان تاب یزدانی گیتی را روشن فرمود پس از چندی مردمان
فرمانهای یزدی را فراموش نمودند و با آنچه سزاوار نیست رفتار کردند پس اگر
کسی از پیروان آئین پیبری باده خورد پدید است که بخواست آن گوهر پاک نبوده
همچنین در همه چیز با سنگریذ برخی فرمانهای یزدان را نغمیده اند و بکارهای ناشایسته
پرداخته اند . ای دوستان گفتارهای پیشینان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز

فیروزانه . مردمان را بیماری فسه گرفته بکشید تا آنها را بان درمان که ساخته است
توانائی پزشک یزدانیت رهایی دهید .

باز در چگونگی کیش با نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانستند
چنانچه او را پوشش باید کالبد گیتی را نیز پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان
جامه اوست هر گاه که کند شود بجامه تازه او را بیاورید چه که همه گاه بی باروش
جدگان سزاوار همیشه کیش یزدانی با آنچه شایسته آن روز است بود و آشکار .
دیگر در گفته های آئین داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از اینگونه
گفتارهای پیوده دوری جوید آفریننده بکیت مردم را یگان آفریده و او را بر همه
آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و پیشی و کمی بسته بکشش است هر که بیشتر
کوشد پیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری ژاله بخشش لاله دانش بروید
و مردم را از تیرگی آرایش بشوید برخی از پرسش ها که در نامه بود زبان خامه پاسبان
آن دوسری نمود چه که امروز شایسته آن نه تازی گوید نه هر دانسته گفته آید
و نه هر گفته ای گاه آن باشد بخواست خداوند هر گاه که شاید بنگارش آن پردازیم .

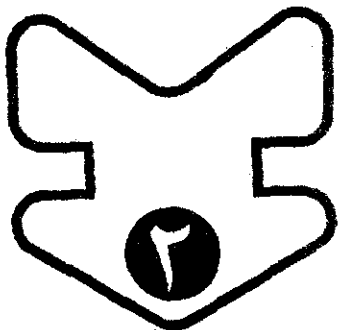
عالم انسانی محتاج استفاضه از نفثات روح القدس است.



دکتر علیمراد - دودی

انسان به روح انسانی ممتاز از موجودات دیگر است. روح انسانی مبداء عقل است و ما عقل را به قوه کاشفه تعریف میکنیم، پس انسان را میتوان موجودی ممتاز دانست که قوه کاشفه دارد. منظور از قوه کاشفه این است که انسان قادر به کشف مجهولات با استناد به معلومات است، یا به عبارت دیگر، انسان میتواند آنچه را که بروی معلوم نیست با اتکا به معلومات

عرفان و عمل



کمال الدین بخت آور

اگرچه ادیان و مذاهب جهان نوع انسان را بعرفان الهی و عمل بتعالیم آسمانی امر و در حقیقت معرفت و اطاعت را لازم و ملزوم هم دانسته اند و لکن در میان فلاسفه و علمای مذہبی پیوسته این بحث جریان داشته است که کدام يك از این دو یعنی عرفان یا عمل مقدم بر دیگری میباشد.

در میان فرق و مذاهب اسلامی گروهی معتقد بوده اند که عرفان بر عمل تقدم ذاتی و شرفی دارد و شخص مومن در رتبه اولی میباید سعی و مجاهدت خود را در مسیر معرفت الهی بکار برد و اول باید بعرفان و ادراک - حقایق روحانی فائز شود. بعقیده آنان طی

۱) عالم انسانی محتاج ...

خود استنساخ کند ، دامنه این استنباط رارفته رفته وسیع تر سازد ، و بر اثر آن حیات مادی و معنوی خویش را مداوم دگرگون نماید و در سیر تکامل و تعالی راهبری کند . در حالی که جانوران دیگر همچنان پای بسته وضع طبیعی خویشند و پیوسته بربک حال ساکن و راکند می مانند . او هر دم خویشش را به وضع بدیع درمی آورد و در مراحل متوالی از تجدید و ابتکار پیش می برد . سیر او در این طریق منجر به توقف نمیشود و قدرت او به طی این مسیر انتها نمی پذیرد . در راهی که پایانی برای آن نیست با نیرویی که زوال بر نمی دارد پیش می رود . بدین ترتیب گویی حق آن دارد که از ایمن قدرت بی مثال و لایزال برخوردار باشد و خود را امر فکائات بداند . چون قدرت عقل خود را می آزمایشد و از این آزمایش پیروز مند و سرافراز بیرون می آید به تدریج به عقل خود مغرور میشود و از این که صاحب چنین قدرتی است احساس فخر و شرف میکند ، و با وجود آن خود را از هر چیز دیگری نیاز می پندارد . عقل را مشکل گشایی توانا می بیند و توانایی آن را محدود به هیچ حدی نمی داند و انصاف باید داد که در شرافت عقل شکی نمیتوان داشت و در فضیلت علم که از آثار عقل است بحثی نمی توان کرد .

اما اگر درست بیندیشد درمی یابد که عقل او این همه آثار را تنها به نیروی خود بدست نیآورده است ، از این همه مجهولات تنها به دست خود پرده برداشته و در راهی چنین دور و دراز تنها به پای خود پیش نرفته است ، بلکه ابتدا نیرویی توانا تر از عقل او خود را نمایان ساخته و پرده ها را به یک سوزدهاست ، درهای بسته را شکوده و منزلهای تازه را باز نموده است ، دست او را گرفته و از این درها

۲) عرفان و عمل

مراحل کمالی معرفت که در اصطلاح حکما قدیم مقامات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین نامیده میشود ، تنها از طریق تزکیه نفس و ریاضت و کشف و مشاهدات میسر بوده و شخص عارف را نیازی نیست که خود را در قید و بند اجرای احکام ظاهره و عمل و اطاعت از دستورات شرعیه متبذر سازد ، زیرا هدف و منظور از اجرای احکام ظاهره تکامل روح و طهارت نفس و بالاخره تقرب به خداوند است که این مقصود از طریق ریاضت و کشف شهود میسر میشود .

این نظریه در بین اهل تصوف رواجی کامل دارد ، به آری که صنایع متصوفه که خود را اهل طریقت و سایر مذاهب را اهل شریعت میخوانند ، معتقدند که معرفت الهی تنها از طریق دل و قلب میسر بوده و بسیاری از روشها که پیروان سایر مذاهب اتخاذ نموده اند راهی صواب و مقرون بحقیقت نمی باشد . بنابر آنان متشرعین یا اهل شریعت که خود را متبذر با اجرای احکام ظاهره می دانند گرفتار قیل و قال الفاظ و ظواهر کلمات بوده و از درک حقیقت وجودی تعالیم بی خبر و غافل میباشند .

در برابر اهل طریقت ، اهل شریعت قرار دارند که با اجرای احکام کتاب الهی شریعت مقید بوده و معتقدند تنها از طریق وصول به تربیت الهی اجرای احکام ظاهره میباشند بدینکه اگر ادنی تسامحی در این امر خطایر که اطاعت حد و الله است بعمل آید و یا اینکه اجرای احکامی چون صوم و صلوه در بوته نسیان و فراموشی سپرده شود مقصر موقوف درگاه الهی گشته و از درک لقای او در جنت موعود محروم خواهد گردید .

اگر چه چنین اختلاف نظری بین فرق اسلامی بوجود آمده ولی واقعیت این است که

به درون آورده و روبه آن منزلها به راه انداخته است . آن گاه او به نیروی خرد در این راهها به جنبش پرداخته و برای رسیدن بدان منزلها به کوششی برخاسته است . در واقع عقل انسان مایه پیشرفت او در راهی است که به وی نموده اند و تا او قادر به ادراک افقی است که در پیش او گشوده اند . از این رو همواره انتظار آن دارد که چون مرحله ای را به پایان رساند بار دیگر آن دست راهنمای رازگشا را باز یابد تا دوباره پرده ها را به پیک سوزند و راه دیگری در برابر او نمایان سازد . هرگاه او را نبیند ، یا ببیند و نشناسد ، یا غرور و لجاج وی اجازت آن ندهد که سر به فرمان او سپارد و گوهر به سخن او فرا دارد سرگشته و گمراه میشود . عقل او به جای اینکه مایه رستگاری باشد آوارگی میآورد ، و به جای اینکه سودی ببخشد به زیان و خسران گرفتارش میسازد .

این راهنمای رازگشا که در هر دوره ای نگاهی از رخ بر می اندازد و چهره تابناک خود را به پسران آدم نمایان میسازد ، کیست ؟ و نیرویی که از او سر میزند و به عقل انسان می پیوندد تا مایه توانائی آن باشد چیست ؟ وجودی است که در وی طبیعت آدمیت با حقیقت الهیت به هم پیوسته است . معبری است که نور فاعل از مبدأ متعال برای اتصال به عقل انسان در آن به سران آمده است . واسطه ایست که از بند سو به جها بی پایان غیب راه جسته و از سوی دیگر بسایر عالم شهود تجانس یافته است . اگر انسان حیوان باشد نه روح انسانی به وی تعلق گرفته است او انسانی است که روح قدسی از او تشعشع یافته است . اگر انسان را به توه کشف مجهولات تفوق بر سایر موجودات باشد او با قدرت به تجدید حیات عالم بر سایر افراد بنی آدم امتیاز

آثار اسلامی و آیات قران کریم عرفان و عمل را ملازم هم دانسته و یکی را بدون دیگری غیر قابل قبول شمرده است ، بطوریکه هر جا صحبت از ایمان بمیان آمده اعمال صالحه نیز در دنیا آن ذکر گردیده است . از جمله در سوره والعصر میفرمایند : والعصر ان الانسان لفسی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر . یعنی قسم به پروردگای که انسان در خسارتی بزرگ است مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال صالحه انجام دهند و مردم را با حقیقت و صبر وصیت نمایند .

در مسیحیت باید گفت که اگر چه تقدم عرفان بر عمل و یا عمل بر عرفان مذهب خاصی را نظیر تصوف اسلامی بوجود نیاورده ولی بطور کلی فرق و مذاهب مسیحی مخصوصاً کلیسای کاتولیک و ارتدکس که هر دو از فرق عمده مسیحیت بشمار میروند سعی کردند که مسیحیان را از تعمق و تفکر در مورد مسائل مذهبی و معرفت فلسفی نسبت به بحثایسق روحانی بر حذر دارند و بخاطر اینکه پولس رسول ، فلاسفه رواقیون و اپیکوریون را تکفیر نموده و آنان را شیطان تسمیه و فلسفه شان را تحریم کرده بود ، لذا آباء کلیسا حتی المقدور مسیحیان را از قیل و قال فلسفی بر حذر نمودند . (۱)

(۱) در زمان قدیم رواقیون شاگردان زنون و اپیکوریون شاگردان اپیکور یا اپیکوروس بودند که پولس با آنان در کلیسای یهود مباحثه داشت (اعمال رسولان باب ۱۷) پولس در رساله به کولسیان باب دوم مینویسد ، با خبر باشید که کسی شماران را باید بفلسفه و فکریا ظل . (۲) رساله اول پولس به تسالونیکیان باب پنجم . (۳) انجیل متی باب ۷ .

مستلم دارد . عقل را بی راهنمایی اوکساری بر نیاید و انسان را بی نیازی از وی دست ندهد . تا آریه همین معنی است بیانی که مولی الوری در تبیین تعالیم جمال ایهیسی فرموده است ، و آن اینکه : "عالم انسانی محتاج نفعات روح القدس است ."

انسان با روح قدسی به قوت ایمان ارتباط میجوید ، قوت ایمان با توجه و تمسک محفوظ میماند و آنچه این توجه دائم را تعبیر میکند مناسبی است که نام عبادات بر آنها نهاده اند .

عبادت حاکی از احساس احتیاج انسان به نفعات روح قدسی است و مداومت در آن مانع قطع ارتباط وی با مبداء فیض الهی است . ایما به مظهر فیض الهی امری نیست که چون یک بار حاصل آید مدام به قوت خود باقی باشد . بلکه در آن باید با تجدید توجه مایه گیرد و بسا تحکیم تمسک قوام پذیرد . آبی زلال که از سر چشمه‌ای بیرون آید و در جویباری به راه افتد در معرض آن است که در بستر خود به گسل ولای آلوده شود و صفای آن به کدورت تبدیل جوید . ولیکن مادام که اتصال آن به سرچشمه خود محفوظ باشد پیوسته امید میرود که این آلودگیها زدوده شود و صفای اصلی و جلای حقیقی آن باز آید . این اتصال را به هر کوششی که لازم آید محفوظ باید داشت و این رشته آب باریک را با سرچشمه زاینده آن - همواره مربوط باید ساخت تا بیم آن نرود که رفته رفته آلودگی بر آن چیره شود و چنان با خاک و خاشاک بیامیزد که سرانجام دیگر نتوان نام آب بر آن نهاد . حال انسان نیز بدین منوال است ، اگر رشته ارتباط خویش را با مبداء والاتر که مظهر فیض پروردگار است

کلیسا معتقد بود مسیحی واقعی باید بدون تعمق و تحری احکام انجیل را اطاعت نماید و کتاب مقدس را تنها از طریق اعتقاد بردیده قبول نهاده احکامش را بدون چون و چرا اجرا نماید تا قابل دخول در ملکوت پدر باشد زیرا حکمت و علت تعالیم انجیل را غیر از پدر و پسر و گانه فرزندش عیسی مسیح شخص دیگری درک نتواند نمود . در صورتیکه در بسیاری از آیات انجیل آمده است که مسیح در تعالیم شفاهی خود شاگردانش را به تحقیق و تحری حقایق امرواز اطاعت کورکورانه علما و فریسیان نهی فرمود .

پولس گفت همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکو است متمسک باشید (۲) ، و مسیح فرمود بطلبید که خواهید یافت ، بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد (۳) .

در قرون وسطی دوری و وحشت آباء کلیسا از اندیشه های علمی و مکاتیب فلسفی و احتراز آنان از تعمق و تفکر درباره مسائل الهی و مذهبی سبب ایجاد یکنوع قشریت و انجماد فکری شدید گردید و بتدریج شیار و فاصله عمیقی میان مدارس علمی و کلیسا بوجود آورد و بالاخره به تعارض و تفایر میان علم و دین منتهی گشت .

شارع مقدس بهائی برای جلوگیری از چنین اختلافاتی که در گذشته وجود داشته است اولین موضوع کتاب مستطاب اقدس را که ام الکتاب عالم بهائی است ، همین مسئله یعنی تالار معنوی عرفان و عمل قرار داده و نظر اهل بهاء را با اهمیت و ضرورت معرفت و خدمت تواءم معطوف داشته اند ، چنانچه میفرمایند :

"ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق" . یعنی اولین چیزیکه بر بندگان خداوند فرض و واجب شده است شناسائی

بکسلد و قدرت عقل را با قوت ایمان متبرک
 نسازد به تدریج آثار انسانیت در وی روبه
 زوال میرود و عقل خود وسیله ای برای فساد
 و ضلال او در راه ناپیدا کردن زندگی این
 جهان میشود . اما اگر ایمان خود را که یک
 بار حاصل شده است با عبادت خدای متعال
 و تمسک به الطاف ربانی الجلال و توجه
 به درگاه غنی لایزال تقویت نکند ایمان او بسا
 اینکه شاید در بدایت حال از قوتی بسیار
 برخوردار بوده است در سر اشیب می افتد
 تا آنجا که چون به خود باز آید از گمراهی
 و سرکشگی خویشتن به تعجب و تحیر دچاری
 می آید . در چنین موقعی است که غرور نابخرد
 خود را زشت می شمارد و از این همه کبر و ناز
 که به عقل قاصر خود داشت سرافکنده و شرمسار
 میشود . باید دعا کرد که آنان که عقل جزئی
 خود را کافی می شمارند و با وجود آن از هر
 عامل مدد بخشد دیگری استغناء می جویند و
 ایمان را خاص ضعیفان ناسمی پندارند
 و عبادت را در شان خود نمی دانند اندکی
 زودتر به خود باز آیند و احتیاج خویش را
 به استفاضه از روح قدسی و ارتباط با مظهر
 فیض الهی به چشم دل باز بینند و به زبان
 حال باز گویند :

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن
 ظلمات است بتسرس از خطر گمراهی

مشرق و حق و مطلع امر اوست همانکه در حکم
 خداوند است در عالم امر و خلق .

جمال قدم پیر از بیان اهمیت و وجوب
 عرفان الهی و شناسائی مظهر امر او بضرورت عقل
 و اطاعت که در حقیقت ثمره ایمان محسوب میشود
 اشاره فرموده و در دنباله آیه مزبور چنین میفرماید :
 " اذ افترقتم بهذا المقام الاسنی والافق الاعلی
 ینبغی لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود
 لانهما معا لا یقیل احدهما دون الاخره ."

یعنی زمانیکه فائز شدید بدین مقام روشن و
 افق بلند (عرفان) سزاوار است برای هر نفسی
 که اطاعت نماید آنچه را که امر شده است به اواز
 جانب مقصود عالمیان ، بجهت آنکه آند و باهم اند
 و یکی بدون دیگری مقبول نمیشد ، ایضا در
 در لوحی میفرمایند : اول الامر عرفان الله و اخره
 هو التمسک بما نزل من سماء منشیة المہیمنه علی
 من فی السموات والارضین (۱) . ایضا در لؤلؤ
 تجلیات چنین میفرمایند : تجلی اول از آفتاب
 حقیقت اشراق نمود معرفت حق جل جلاله بوده
 و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر معرفت
 اسم اعظم ، اوست مکلم طور که بر عرش الهی
 ساکن و مستویست و اوست غیب مکنون و سر
 مخزون ، کتب قبل و بعد الهی بذکرش مزین
 و به شنایش ناطق به نصب علم العلم فی العالم
 و ارتفعت رایة التوحید بین الامم لقاء الله
 حاصل نشود مگر بلقاء او ، با و ظاهر شد آنچه
 که ازل الازل مستور و پنهان بوده اند نظم
 بالحق و نطق بکلمة الصعق بها من فی السموات
 والارض الامن شاء الله ایمان بالله و عرفان او تمام

(۱) اول امر عرفان الهی است و پیر از آن
 تمسک بآنچه نازل شده است از آسمان مشیت
 الهی که محیط است بر آسمانها و زمینها .

۲ عرفان و عمل

نشود مگر بتدقیق آنچه از او آهرشد و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته .

اکنون با توجه بنصوص مبارکه فوق بخوبی معلوم میشود که در امر بهائی عرفان بدون اطاعت و اطاعت بدون معرفت مقبول درگاه حضرت احدیت نیست لذا هر فرد مؤمن و معتقد باید قبل از قیام بخد مت و اطاعت به تحقیق و مجاهدت پرداخته و بشناسائی حقایق روحانی و مظهر امر الهی فائز گردد و پس از وصول بمقام عرفان و حصول برتبه تقلید و اطمینان با اطاعت و انقیاد احکام و حدود الهیه پردازد ، بعبارۀ دیگر فرد بهائی بفرموده جمال قدم که میفرمایند : انظر بعینک لا بعین العیاد (۱) ، باید با چشم بینا و گوش شنوا و قلب لطیف و دل پاک و فارغ از تعصبات به تحری و تجسس پردازد و همانطور که فرموده اند اغتمسوا فی بحریانی (۲) در دریای بیانات الهیه تعمق نماید تا بجواهر و حقایق که در کمون آثار الهی مکنون و مستور است آگاهی حاصل کند ، متحررین حقیقت در سبیل تحرر و تحقیق باید از هرگونه تقلید و اطاعت کورکورانه که در میان ملل و اقوام قبل متداول بوده است اجتناب ورزیده و حقایق را با بیطرفی کامل و با روحی آزاد از هر تعصب جستجو کند و پس از حصول بمقام بلند و روشن عرفان و کسب معرفت به اطاعت از احکام و تعالیم الهیه قیام نماید .

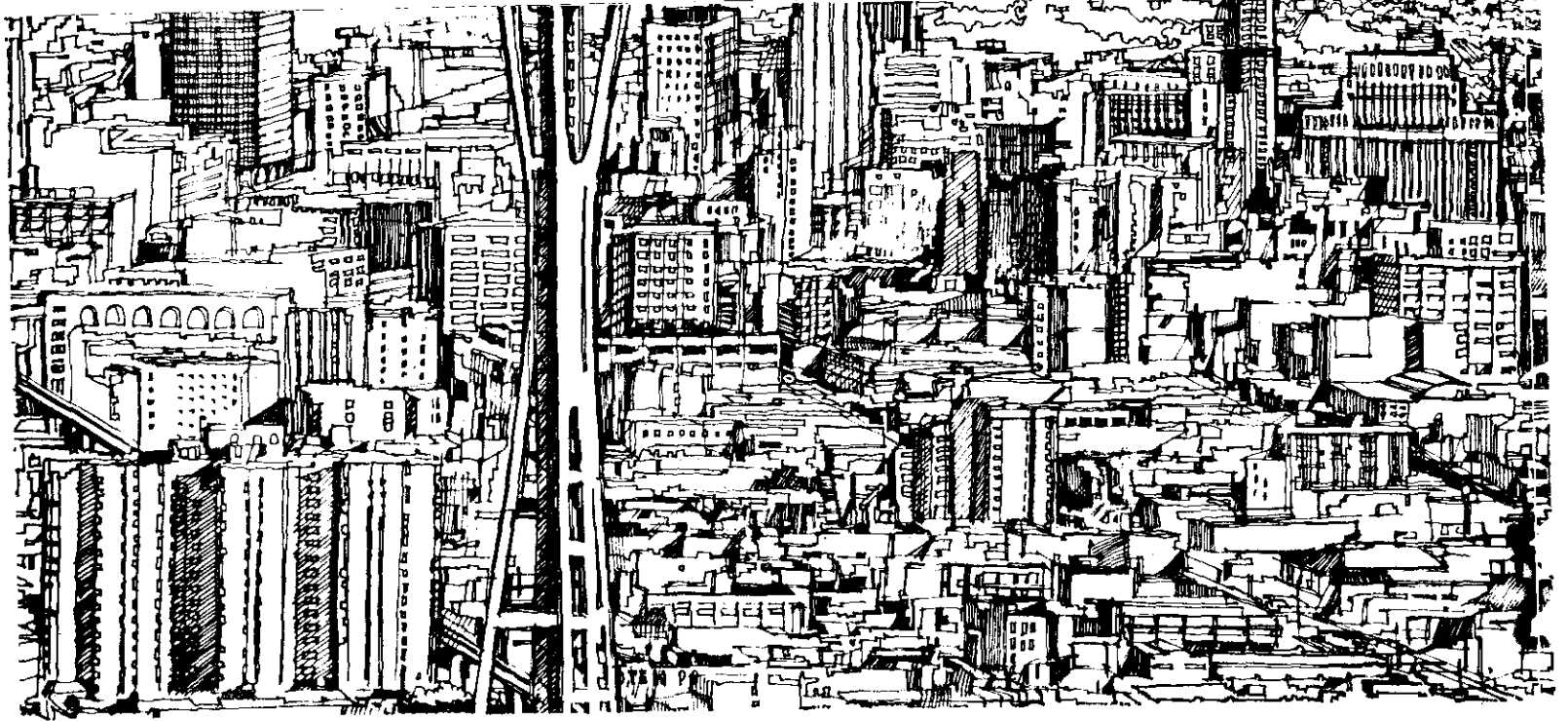
فلاسفه و حکمای الهی نیز معتقدند که چون روح انسانی را دو جنبه نظری و عملی موجود میباشد پس نفس ناطقه را نیز دو نوع تکامل ضروری بوده و انسان باید از دو جنبه نظری و عملی کمال و ترقی حاصل نماید .

۳ عرفان و عمل

جنبه اولای این تکامل عبارت از سیر کمالی روح در (قوه نظری) نفس ناطقه است که در اصطلاح ادیان آنرا ایمان و عرفان نامند ، بعبارت دیگر عرفان و معرفت عبارت از فضائل و کمالاتی است که روح در نتیجه آگاهی بحقایق روحانی و ادراک اسرار و رموز کتب مقدسه حاصل مینماید و بدین وسیله از لحاظ جنبه نظری و عملی ترقی یافته و بحریم مسائل معنوی که آنرا حکمت الهی یا فلسفه اولی نامند راه می یابد . واضح است چون هر ادراک و معرفتی برای انسان کمال و فضیلتی محسوب میشود آنانکه در مدت حیات بچنین آگاهی و شناسائی فائز نمی شوند و فاقد احساس معنوی و ادراک حقایق روحانی میباشند ولو اینکه اعمال صالحه انجام دهند از نظر نفس ناطقه (قوه نظری) ضعیف و ناتوان و صغیر و نابالغ اند ، بعبارت دیگر چنین افرادی هر چند در جنبه عملی روح توانگری دارند ولی از لحاظ اینکه نسبت بحقایق روحانی معرفتی نیافته اند فقیر و مستمند و ناقص و نابالغ محسوب میگردند ، مانند مرغی که در یک بال قدرت یافته و نیرومند گشته ولی در بال دیگر ضعیف و ناتوان است ، واضح است چنین مرغی را هرگز قدرت و توانائی اوج و پرواز بمقامات عالییه نخواهد بود ، پس کمال واقعی انسان که ادیان الهیه عموماً و دیانت مقدس بهائی خصوصاً تعلیم فرموده اند ، منوط به آنست که از جمیع جهات کامل گردد ، یعنی هم از جنبه نظری که عرفان و ایمان است و هم از لحاظ عملی که اطاعت و خدمت است ، در این صورت است که انسان کمال واقعی حاصل خواهد نمود . لانهما معاً لا یقبل احد همدون الاخر .

(۳) شناور شوید در دریای بیانات من .

(۱) نظر کن با چشم خود نه با چشم دیگران .



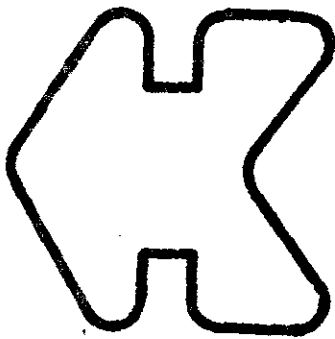
محیط زیست و ارزش های انسانی از نظر دیانت بهائی

مقدمه

کنفرانس بین المللی "محیط زیست انسانی" که اولین اجلاس آن در استکهلم، پایتخت سوئد برگزار شد بلحاظ همبستگی مستقیم موضوع کنفرانس با سرنوشت بشریت بی اندازه مورد توجه جهانیان قرار گرفت.

در این کنفرانس، ۱۵۰ نفر بعنوان نمایندگان دول عضو سازمان ملل متحد و ۶۰۰ نفر بعنوان ناظر، طبق دعوت رسمی دبیرخانه سازمان، شرکت کرده بودند.

از جانب جامعه جهانی بهائی جنابان دکتر ارتور لئون داهل
Dr. Arthur Leon Dahl
و دکتر تورلیف اینگه لوگ،
Dr. Torlif Ingelög



که اولی از امرینا و متخصص در گیاهان دریائی و دومی عضو مدفل روحانی ملی بهائیان سوئد و متخصص در جنگل‌ها هستند ، شرکت کردند .

" محیط زیست و ارزشهای انسانی از نظر دیانت بهائی " عنوان جزوه است که از طرف نمایندگان جامعه جهانی بهائی بین کلیه شرکت کنندگان در کنفرانس توزیع شد .

مطالب این جزوه و سخنران جنابان دکتر داهل و دکتر اینگه لوگ تاثير مهمی بر کنفرانس بجای گذاشت و موجب شد که در توصیه‌های کنفرانس بر آن اساس اصلاحاتی صورت گیرد .

با آنکه از تاریخ کنفرانس سوئد مدتی گذشته ، ولی بقول جناب دکتر ویکتور آراجو ، نماینده جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد چون سازمان ملل متحد توجه خاصی به مسئله محیط زیست می‌دول می‌دارد و کنفرانس استکهلم فقط نقطه شروع بوده است بنابراین جوامع بهائی میتوانند از مطالب این جزوه ، در زمین‌هایی که بمناسبت روز سازمان ملل متحد یا حقوق بشر و موقعیتهای دیگر تشکیک میشود و از محیط زیست صحبتی بمان می‌آید بتکرار استفاده نمایند ، زیرا نظریات دیانت بهائی راه به اشکالات محیط زیست مربوط میشود بطور کلی مطرح نموده است .

ا . ب

در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل (حصول) (۱) زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین اسم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسر . لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار متنوع و محال . اما حال و وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بتسمیکه هر نفسی بواسطه نشریات ، متدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملسل و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر . و از برای هیچ یک استفنای از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکم مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتهی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجز جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعیهای روشنی بر افروزد . (مکاتیب عبدالبهائی)

(۱) در نسخه چاپی مکاتیب جلد اول این کلمه دیده نشد ولی در ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله از مکاتیب معادل آن وجود دارد . ا . ب

محیط زیست و ارزش های

انسانی

از نظر

دیانت پرستانی

● فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من
علی الارض اهل آن .

* حضرت بهاء الله *

● انه یصیر مبداء الفساد فی تجاوزه کما کان
مبداء الاصلاح فی اعتداله .

* حضرت بهاء الله *

● بیماری اصلی

آثار و شواهد خارجی بیماری محیط
کنونی نباید ماهیت و علت اصلی آنرا از نظر دور
بدارده در تجزیه و تحلیل هائی که از مسئله
محیط زیست انسانی بعمل آمده ریشه مشکلاتی
که جهان امروز با آن روبروست نشان داده نشد
و ناتوانی نهادهای اجتماعی عالم و نظام
ارزشهای مبتنی بر آن نسبت به تأمین نیازهای
جدید انسان بیان نگردیده است .

بشر مناسبات تازه ای با محیط طبیعی و
هم بانوع خویش برقرار کرده است . دگرگونی
عمیق محیط مادی که در این قرن بعد علم
و تکنولوژی حاصل گردیده ، از طرفی به بشر
اجازه داده است تا نیروهای طبیعی را مهار
ساخته و موانع مادی را که در راه وحدت جهان
وجود دارد از میان بردارد ، و از طرف دیگر
همین تحول و دگرگونی روابط اجتماعی معضل
و پیچیده ای را موجب گردیده است .

پس ناگزیری از دوره را باید انتخاب
کرد ؛ بازگشت و تنزل به سطح ساده ای از فن

و تکنولوژی یا قبول و انجام تمامی آنچه که برای متحقق ساختن وحدت جهان لازم است .

براز رسول به هدف اخیر و بعبارتی دیگر مدنیتی جهانی ، برماست که جامعه‌هایمان و ارزشهای آنها از نو بسازیم .

با علم باینکه عناصر اصلی سیستم محیط زیست بزرگ دیگر اثر متقابل دارند و تغییر این اثر در سایر اجزای اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی نیز بحشم میخورد ، میتوان دریافت کسسه «مبستگی حیات در کره» ارزش محتاج به آنچنان اقدام بیکباردهای است که ماهنوز به آن حد نرسیده ایم . بنظر میرسد که راه حل‌های پنجانبه تنها مشکلات را دیرپا تر خواهد کرد با این وجه ما در انتخاب نظامی جدید و عملی از ارزشها برای جهان مردمیم در حالیکه تا وحدت در اساس — وحدت ارزشهای انسان حاصل نشود ، مشکلات اجتماعی خواه ساده خواه پیچیده ، آینه‌دل باقی خواهد ماند .

● اساس ارزشهای انسانی

جای مشکفتی است که در جستجوی راه حل برای مسائل جاری جهان ، از جمله محیط زیست ، دین که عادتاً " وسیعترین قلمرو تجربیات بشری در زمینه ارزشهای انسانی و معترف هدف و مقصد اوست بندرت مورد توجه قرار گرفته ، یا اینحال دیانت به مفهوم وسیع آن هرگز راکد نبوده است .

پیمبران و نهضت‌های جدید در طول تاریخ بشریت با هم در پیوسته و آدمی را به مجاری اجتماعی و فرهنگی نوی رهنمون شده اند .

بخموص اذیان عمده در فراهم آوردن و تجهیز عناصر مثبتت بگرد هم و تبدیل آنها به یک نیروی همبسته اجتماعی با ارزشهای مشترک ، حداقل برای مدتی از زمان ، توفیق یافته‌اند .

نیاز زمان ما نیز همین است . فندان تفاهم و توافق مردم در اساس یعنی اهداف و مقاصد ، تلاشها را برای یافتن راه حل‌های جامع‌پایدار در مورد مسائل مهم جهانی ، خواه مسائل محیط زیست خواه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ، عقیم گذارده است .

سر نوشت بشر بیش از یکصد سال پیش توسط حضرت بهاء الله ، بیت ایرانی سرگسون مسجون و شارع دیانت بهائی ، پیش بینی شد . آثار قلبی آنحضرت ، که باعتقاد بهائیان من عندالله و دارای قدرت و نفاذ الهی است ، راه حصول تفاهم و استقرار نظم جهانی را که منجر به دگرگونی عالم و وحدت جامعه انسانی خواهد گردید ، به بشریت ارائه فرمود .

بسیاری از تعالیمی که توسط حضرت بهاء الله تشریح گردیده بمنزله راه حل فوری برای مشکلات محیط زیست بشمار میآید . در حقیقت ریشه خیلی از مشکلات کنونی جهان را میتوان در کوتاهی ما از توجه به تعالیم روحانی و اخلاقی حضرت بهاء الله و عمل به اصول اجتماعی که وسیله آنحضرت مقرر گردیده ، جستجو کرد . تعالیم و اصولی که شمه ای از آنها زیلاً ملاحظه خواهد گردید .

عقاید دیانت بهائشی مربوط به محیط زیست

● مدنیتی دائم الاتساع برای اهل عالم ،

مستلزم بازشناسی کیفیت حیات با توجه به
ارزشهای معنوی آن .

● توافق علم و دین چه در زمینه ارزشهای
مادی و چه معنوی ، ارزشهایی که بانیاذهای
کمال گرای انسان مربوط میشود .

● وحدت عالم انسانی ، مستلزم شناخت برادری
جمعیت افراد بشر و ترک تعصبات نژادی و مذهبی
و طبقاتی و جنسی و ملی .

● وحدت در کثرت ، یا قبول تفاوت بین افراد
و اجتماعات بمنوا یک وجه امتیاز و تفریق و
مساز کردن مسئولیتهای فردی با مسئولیتهای
اجتماعی .

● نظم جهانی ، شامل یک حکومت جهانی
بنمایندگی جمیع ملل و اقوام ، دارای قدرت
لازم برای حفظ صلح عمومی و رهبری جامعه
جهانی .

● اقتصاد جهانی ، متضمن بکار گرفتن منابع
بمنفع عام بشر و احیاء منابع قابل استفاده .

● عدالت اجتماعی ، متکفل استقرار حقوق
و امتیازات متساوی برای همه افراد بشر و تعهد
هر فرد در برابر هممنوع خود بر رعایت رفاه و
آسایش او .

● تعلیم و تربیت عمومی ، بخاطر رسیدن به
تأهلی جهانی مبتنی بر تخری حقیقت و احساس
مسئولیت مشترک در خانواده انسان .

● اعتدال در جمیع شئون منجمله گسترش تمدن
مادی .

● همینقدر که این اصول بمردم جهان آموخته
شد و در زندگی روزمره ایشان مورد عمل قرار
گرفت عدم تعادل محیط زیست انسانی تخفیف
خواهد یافت .

● هر چند این الگو در عین سادگی جنبه
جهانی دارد ، معینا بر حسب احتیاجات
محلّی و شرائط اقلیمی و خصوصیات جمعیتی
قابل انطباقی و اجراست .

● هم اکنون جامعه جهانی بهائی که در
بیش از پنجاه هزار (۱) نقطه از کره ارض
مستقر شده و از نژادها و طبقات و معتقدات و
فرهنگهای متفاوت ترکیب یافته ، در تلاش است
تا چنین تحول اساسی را در ارزشهای انسانی
و تفاهات او بوجود آورد . در حقیقت امروزه
بهائیان قابلیت اجرا و تحقق پذیری این نوایا
را عملاً نشان میدهند .

● از آنجا که تعالیم حضرت بهاء الله زندگی
مردم کلیه نقاط عالم را تغییر میدهد و انسانها
را ، خواه متعلق به مناطق در حال توسعه
و خواه متعلق به مناطق توسعه یافته ، در راه
خدمت به نوع خود متحد میسازد ، جوامع بهائی
نیز سهم مثبت و مؤثری در راه ایجاد جهانی
متحد و محیط زیستی مقرون به عدالت و کمال
ایفاء میکنند .

(۱) این رقم اکنون به حدود شصت هزار رسیده است . ا . ب

رجل رشید...

مختصری از شرح
حیات امری جناب
میرزا آقاخان
قائم مقامی
اعلیٰ اللہ مقامہ

چون آفتاب ملاء اعلیٰ و نیر افق کبریا از
عالم بالا بر سطح غیرا و جهان ادنی پرتو
موهبت و عنایت مبذول داشت عالم خاک را
تا بنات و رشک مرکز افلاک نمود و ذرات و جود
و حقائق عالم غیب و شهود را باهتر از آورد و روح
جدید در کالبد افسرده و ماء یوس آفاق و انفس
بد مید و ضمائر و سرائر صافیه لطیفه مستعدہ
را بانوار کمالات الهیه و صفات عالیہ ایمانیہ
بپاراست و ذرات وجود نفوس جلیله و ذوات معد^{سه}
شریفه فی را از تابش حرارت و بخشش نورانیت
و افزایش قوت و قدرت خود بجنبش و حرکت آورد
و از قوه نافذہ و تائیدات خفیه و تائیدات باهر
کامله بریاض قلوب و حدائق وجود، رجال عظیم
الشان فی راسبز و خرم نمود و بانواع گل و ریاحین
معرفت و ازهار و اثمار فضل و مکرمت مزین فرمود
و از جمله نفوس مهمه عظیمه و اشخاص شخیصه
کریمه که در اثر این انوار الهیه و مواهب سماویہ



باوج عزت و سعادت ابدیه نائل گردید و از پرتو این نیر اعظم و جلوه اظهاراتمباعلی المقام رسید و دارائی و ثروت و تجملات و شئونات عالم ملک از ملکوت عزت باز نشناخت و سطوت و قدرت ظاهره از خدمت بمعتبه الهیه و عبودیت درگاه رب البریه محروم نشاخت و تا آخر حیات چون نجم درّی از افق ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ و تمسک بعهد و پیمان بدرخشید و نوربخشید جناب میرزا آقاخان قائم مقامی ، افاض اللہ علی جدثه و اهل الرحمتہ و انزل علی مرقدہ طبقات النور من سما الفضل و العنايه ، بود. هرچند برای تحریر و نگارش شرح حیات و اخلاق آن نخبه دوران برگزیده حضرت رحمان ، قلمی توانا و نقاد و فکری عمیق و وقاد و نویسنده کامل و ادانا لازم و فرصت و مجال و حواس جمع و فراغت بال لازم این کار که هیچیک برای این عبد ضعیف میسر و فراهم نیست ، و لکن بمقاد کریمه " مالایدرک کله لایترک کله " برحسب وظایف و وجدانی و تقاضای نجل جلیل سلیل رشید آن راحل کریم ، جناب منوهرخان قائم مقامی مختصری از اطلاعات و خاطرات و مشاهدات خود را در این اوراق مینگارد زیرا از سنه هزار و دویست و نود و سه شمسی عجری تا دم آخر حیات که قریب چهل سال میشود با آنحضرت تماس داشته و از فیض بیانات حکیمانه و مرقومات کریمانه ایشان محظوظ و مستفیض میشدم یعنی هر وقت در طهران یا اراک بودم اغلب اوقات فیض حضورشان را درک مینمودم و در مواقع مسافرت هم در هر شهر و قریه و قصبهئی که بودم کمتر هفتهئی میگذشت که یکی دو دست خطشان نرسد و بصر و بصیرت را منور سازد راز میگویند و درها می سفتند ، مرقوماتشان هر یک در مقام خود بدع بود و واقعا " حالت تنبسه و

تذکر و تبصر در امور می بخشود و بر اطلاعات و معلومات انسان بر امور مادی و معنوی و اسرار شئون زندگانی میافزود و نقایق را کشف و حقائق را آشکار مینمود که از انظار و افکار اغلبی از نفوس مستور بود و حکمت و بصیرت میآموخت که عقل و فکر را قوت و نشاط و جان و روان را بهجت و انبساط می بخشود .

باری اسم شریف ایشان میرزا آقاخان مشهور به قائم مقامی ، ابن مرحوم میرزا بهلول خان ، ابن مرحوم میرزا محمد وزیر ابن مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی صد اعظم دوره محمد شاه قاجار و از سادات صحیح النسب و الاتبار بود و در وصف همین میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که لسان عنایت در لوح مبارک کلمات فردوسیه میفرماید ، قوله جل جلاله : " از حضرت محمد شاه مع علو مقام و امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء " سید مدینه تدبیر و انشاء ، مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام است ، و حضرت عبدالیهبها روح الوجود لحدود الفدا راجع بدان امیر جلیل از جمله میفرماید : " آقا میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود ، بسیار با کفایت همین بسراست که میان هفتاد پسر که فتحعلی شاه داشت قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همه پسر ها منع کرد و بمحمد شاه که نبیره اش بود داد . الفرغ قائم مقام نفوذ تمام داشت و چون ارکان دولت و نوکرهای درخانه دست و پایشان بسته بود و جرأت نداشتند دخل کنند . مثلاً " قائم مقام یکنفر از اجزای مخصوص را میدید ، تحقیق در لباسهای او میکرد و حسا میکرد که هزار تومان لباسهای اوست ، تحقیق در واجب او میکرد ششصد تومان واجب داشت

میگفت کسی که ششصد تومان مواجب دارد چگونه هزار تومان لباس تمام میکند اینها از کجا پیدا میشود . باری این گونه دقتها داشت باطنا" اجزا خوششان نبود . با حاجی میرزا آقاسی سازش کردند که باید برضد قائم مقام اقدامات کرد ، بمحمد شاه گفتند که نفوذ میرزا ابوالقاسم طوری است که اگر بخواهد درد و ساعت میتواند اخلال کند در بساط سلطنت چنانچه سلطنت را از عموهای شما منع کرد از شما هم میتواند منع کند و کسیکه اینقدر صاحب نفوذ است برای سلطنت مضر است ، این بود که محمد شاه او را کشت ، و بسیار کار بدی کرد اگر نکتته بسود الان ایران بهترین ممالک بود .

و در مورد دیگر میفرمایند : " حاجی میرزا آقاسی نهایت عداوت را بمرحوم میرزا (۱) - داشت زیرا ایشان را رفیق قائم مقام مرحوم و رقیب خویش میدانست زیرا با مرحوم قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) نهایت الفت و محبت را داشتند این مسئله نیز سبب بغض و عداوت شده بسود" و جناب میرزا علی اکبر برار شهید حکایت میکرد وقتی که با جناب قائم مقامی مشرف بودیم یک روز حضرت عبدالبهاء فرمودند : وقتی اتفاق افتاد که وزیر من باب دشمنی مرحوم میرزا عباس را متهم بخیانت نمودند و بزعم خود از روی - دفاتر و اوراق مربوطه مبلغ کزافی که بالغ بر چندین ده هزار تومان بود باقی دار کردند مرحوم قائم مقام خبردار شد در غیاب و بسودون اطلاع مرحوم میرزا بد فاطر مراده و رسیدگی نمود و رفع اتهام فرمود و براءت و صحت عمل ایشان را واضح و بضرعین از وزرا اثبات نمود و با وجود چنین مسامحت و خدمتی ابدی" بروی مرحوم میرزا نیاورد و مسئله را از ایشان مکتوم داشت .

بالجمله جناب میرزا آقاخان قائم مقامی سلیل جلیل و حفید رشید مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و بزرگی و جلالت و علو مقام و خلوص نیت و کفایت و درایت و تدبیر و لیاقت و حسن انشاء و کتابت و ابتکار در تخریر و مراسله و حمایت از حق و عدالت را بنحو اکمل و اتم از جد بزرگوار خود ارث سپرد و بعلاوه در صفت کرم وجود و بذل موجود و دستگیری ضعیفا و افتادگان و اعانت بفقرا و درماندگان معسرف خواص و عوام بود . باری این وجود زیجود ایام کودکی و صباوت را با والد ماجد خود مرحوم میرزا بهلول خان در قریه در مهن که در سه چهار فرسخی سمت شمال غربی سلطان آباد عراق (اراک) واقع است بسر میبرد و آزاد و آقازاده منش و ارباب وار و حاکم و مسلط بر اهالی حتی بر افراد عاقله ، از جوانان فامیل و عموزاد همسا و غیره ها زندگانی مینمود و از امثال و اقربان کسی را جرئت و یارای مقاومت یا او نبود ، و سواد فارسی و عربی و ادبیات و خط نویسی را نزد معلم محلی تحصیل نمود و در این فنون و صنعت نقاشی براعت و مهارت یافت و سرآمد دیگران گردید . میفرمود : جوان بودم که مبلغ امر الهی مرحوم آقا سید اسد الله قمی بقصد تبلیغ بمحل ما آمد ، چون پدرم وسیع المشرب بود و با هر فرقه و مذهبی آزادانه معاشرت مینمود و از هیچ گروهی اجتناب نداشت مرحوم آقا سید اسد الله بمنزل ما وارد شد ، من خیلی جوان و مغرور و متعصب و شرور بودم ، شنیدم که مهمان ما بابی است ، بهیجان آمدم و برای درک صواب در صد قتل او برآمدم و تفنگها حاضر و آماده کردم ، وقتی که خواستم نیتم را عملی کنم آقا سید اسد الله فهمید و فرمود مگر شما

(۱) منصف از مرحوم میرزا پدربزرگوار جمال اقدسی ابهی جل سلطانه جناب میرزا عباس وزیر نوری است .

نخوانده آید که جد بزرگوارتان میفرماید: "اکرم الضیف ولو کان کافراً، الحمد لله شما که جوان عاقل و عالمی هستید، خلاصه یامن خیل سی مهربانی نمود و کم کم مرارام و آرام کرد و بسا کمال مهارت و هوشیاری از من رفع استیحا ش نمود و کلمه الله را بر من و عموزادهام حبیب الله خان احتشام نظام القافر نمود و هدایتان نمود من دل باخته امراله و علاقه مند با قاسم شد اسدالله شدم و خود را سبق خوان اودانستم. باری قائم مقامی از ده بشهراراک آمد و اقامت گزید و با امتحان افتاد و از حیث امور مادی دچار زحمت و پیریشانی گردید بطوریکه چندی را بصنعت نقاشی و یاکارهای ضعیف دیگر در اراک و بروجرد امرار معاش مینمود و بسا عسرت و سختی معیشت میفرمود و لکن بسیار نظر بلند و مستغنی الطبع و بی اعتنا با غنیا بسود جناب شهید مجید آقامیرزا علی اکبر میفرمود: در بحبوحه تنگدستی و سختی بعضی از نفسوسر خیر خواستند مساعدتی بایشان بنمایند، پنجاه تومان از بین خود جمع کردند و تقدیم ایشان نمودند ولی ایشان قبول نفرمودند و وجه را پسر فرستادند و بنهایت عسرت و قناعت زندگانی مینمودند و اعتنا با حدی نمیفرمودند و در امر چون کره نار بودند، تا اینکه شی در عالم رو یا جمال مبارک بایشان ظاهر میشوند و امر میفرمایند بایشان که تپه ای را در آن نواحی بشکافند و حفاری نمایند و عتیقه جات و نفائسی که در زیر خاک مدفون و مستور است در آورند، خلاصه قائم مقامی مشغول حفاری میشود و اشیاء نفیسه زیاد از زیر زمین بیرون میآورد و شمسرو هنگفتی بدستش میآید و متدرجا در عدد متعین^{تین} درجه اول اراک محسوب میشود، قرا متعده معتبره در بیست در بلوک فراهان و آب و زمین

و مستغلات فراوان در خود شهر ابتیاع مینماید و جمع کثیری از یار و اغیار را مشغول کسار و دارای ثروت و اعتبار میکند. باری آن ایمان و اعتقاد کامل و نظرفضل و عنایت الهی با ضافه اصل و نسب شامخ و کفایت و درایت ذاتی و صفت کرم و بخشش و شهامت فداری با این ثروت موفور او را در بین عموم اهالی اراک حتی وزرا و وکیلا و زمامداران امور در مرکز معروف و مشهور نمود و کل را خاضع و متعلق ساخت.

در آن اثنا سرویس حمل و نقل پیست دولتی را تاسیس نمود، ازاراک تا مدیر بروجرد و همدان و کرمانشاهان الی سرحد عراق عرب که هر چند فرسخ مرکزی بود دارای سه چهار کمند اسب و هر کمندی چهار را اسب و دستگاههای کالسکه و درشکه و دلجان و گاری و انبارهای علیق و اعضاء و اجزا و کارگر از مفتش و نویسنده و سورچی و مهتر از حساب بدر بود و کل دعا گوی قائم مقامی بودند و بخد متگذاری او افتخار مینمودند و او را با قاضی و بزرگی و صفت عظوفت و بخشندگی میستودند و بسر ارباب خود قسم یاد مینمودند. و خود قائم مقامی مرکز در عراق بود و کالسکه مخصوص چهار اسبه شخصی داشت بهرجا سفر مینمود سوار میشد و همیشه عده کثیری گماشته و نوکر در عمارت بیرونی جناب قائم مقامی حاضر و منتظر ارجاع خدمت بودند و کمتر روزی میگذشت که ده بیست سی نفر مهمان از یار و اغیار اهل محل و خارج در سفره ایشان اطعام نشوند و از خوان نعمت ایشان مرزوق نگردند. خیابان قائم مقامی در اراک مرکز ادار و عمارات و منازل عده کثیره ایشان بود همه روز از صبح تا شام ملو از جمعیت و مراجعین و متظلمین بود و پیشکاران و گماشتگان ایشان برتق و فتق امور مشغول و مسلط بر نفوس بودند

و بکمال قدرت حرکت مینمودند و لکن خود قائم مقامی خیلی ساده زندگانی مینمود و ابداً در بند خوراک و لباس خود نبود ، چه بسا اتفاق میافتاد که انواع اغذیه لذیذ در سفره ایشان مهیا و مهیاان تناول مینمودند و خود ایشان بنان آبگوشت یا ماست و پنیر قناعت میکردند در لباس و کفش و کلاه و در اخذی و رفتار بقدری ساده و بی آرایش بودند که اشخاصی کسه اسمشانرا شنیده و لکن خودشانرا ندیده بودند همینکه میدیدند باور نمیکردند که این شخص با این سرووضع قائم مقامی باشد . خود ایشان حکایت مینمودند که : یکی از سرداران بختیاری حاجی عراقی شده بود مراندیده خیلی احترام و ^{حظ} مینمود و با احباب خوش رفتاری میکرد و از شرعاً حافظ مینمود ، از قضا گذارم بعراق افتاد بدیدتم آمد همینکه لباس و وضع مرادید سرد شد و تغییر حال و سلوک داد بنای مخالفت گذاشت و برای دخل خود عده از احباب آمره و مشهد زلف آباد را بحسب انداخت و مبلغی ماء خود داشت و سپس بسائین پرداخت . من بظهران برگشتم و کوشش کردم تا او را معزول و مبلغ ماء خودی را برپس گرفته ، بکنتم این هم جریمه آستین کهنه باشد . باری قائم مقامی خیلی صریح اللهجه بود و در مقام حقیقت گوئی و حقیقت نویسی از احدی ملاحظه و وا همه نمینمود ، حقیقت را بدون پرده میگفت و هیچوقت فدای منافع و تمنیات اشخاص نمیکرد و در مقابل حقیقت از رنجش و دشمنی نفوس نمیهراسید و پروائی نداشت ، از کسی تملقی نمیگفت و کسی را گول نمیزد و هرگز اغفال نمیکرد راست و صریح مطالب و حقائق را میگفت خواه کسی را بد بیاید خواه خوش ، ایمان خود را در هیچ موردی مکتوم نمیداشت و تقیه و کتمان عقیده نمینمود ، همه او را بنام بهائی میشناختند و لکن

چون احتیاج باو داشتند و یا اینکه از سبب و تشنه میترسیدند و یا مردی خیرش میدانستند نزد او خاضع بودند و احترامش مینمودند و واقعا دوستش میدانستند و ارادت بحضرتش میورزیدند ، اراده قوی داشت و قولی نافذ ، را ئی صادم داشت و عزمی جازم ، شجاعت و شهامت و بسالت و قوت قلب صفت ممتازه قائم مقامی بود و عظمت روح وسعه صدر و وفور عقل و بلندی نظر از مزایای ذاتیه آن مرد جلیل نامی ، اغلب اوقات باین فرد شعر مترنم بود :

ز آب خرد ماهی خورد خیسزد
 سستیزد نهنگ است آنکه در دریا
 و پیوسته این فرد را نیز تکرار مینمود :
 زین هر همان سست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا ورستم دستام آرزو سست
 و نیزورد زبانش این مصراع بود :
 مرد آنست که لب بندد و بازوبگشاید . چه قدر تسلط بنفس خود داشت و بمحض اراده و تصمیم بزرگترین عادت و عمل را ترک مینمود . باصل و نسب و اخلاق فطری و ارشی اشخاص خیلی اهمیت میداد و میگفت :

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
 تربیت نا اهل را چون کردگان برگنبد است

قوه توکل عجیبی داشت و در موارد شدائد و مصائب و رزایا کوه استقامت و صبر بود و بهیچ سانحه و گرفتاری و شدت و ابتلائی و رنج و مشقتی اهمیت نمیداد ، واقعا بتمام معنی مصداق این فرد شعر را آشکارا مینمود :
 کرد رعایا آید اینک صدفش دلها
 ورتیر قضا آید اینک هدفش جا
 و ایمان و اخلاق و رفتار و حالاتش چه قدر منطبق با این بیان ساطع البرهان حضرت امیر مومنان

ای سلیل سینه در نه بد میردیش آقا میر سلیم عقل و موی مدیست که با تو
 نمودم که از راز دودن و دم زدم خال نقته نخر بر این نامه بر دادم ز بر آرد
 و خوی تو سجا طرا آمد و خدا مایه که در امر سبالی از پیش نظر گذشتی ای
 بجان دول نامی و تمام قوت با مر خادم دور رضای الهی بیوالی بر آید
 که نزدی دور اعلا می گماند که بدیری سوو که نمودی ای اکتیف مدد بر کرد
 سلیل طلیعی و خاندان آن سرور بر آرد استغنی میر سید سرور از آنیم که
 اندووان بنیان مبنی بناوند و سب با وضه شدی که از روند که اعلی خرد
 نسیان آستان میرسد و روح الشخص بزرگوار در ملکوت الهی انفا رسنا
 چه نویسم که از خاص نیست و در خط است و در پیش حقیقت و محمودیت
 در گاه ابدیت آن یار و فادان در بهایت روح و ریاست و

ملک الیاء الیاسی
 علیه السلام

۹۱ رمضان ۱۲۲۵

طهران

حضرت میرزا آقاسی قزوینی
 علیه السلام

علی علیه السلام بود که در شرایط روح ایمانی
 و نفس قدسیه آسمانی میفرماید و پنج قسوه بود و
 خاصیت را جهت او می شمارد ، بقوله عز بیانیه :
 " اما انشر القدسیه الایمانیه ولها خمس قسواة
 الصبر فی البلاء و الفقر فی الفنا و النعم فی
 الشقا و العز فی الذل و الشکر فی القضاء ولها
 خاصیتان التسلیم و الرضاء " . حقیقتا " مصداق
 واقعی این جمله حدیث قائم مقامی بود که در
 موارد بلا صابر و در ورود قضایا شاکر بود ، در
 بحبوحه غنا خود را فقیر و در هنگام فقر و تنگدستی
 خود را بی نیاز و غنی میدید . در مواقع عسرت
 و نعمت خود را ذلیل و در موارد ذلت خود را عزیز و
 جلیل مشاهده میکرد . چقدر سخی الطبع و کریم
 النفس و چه قدر تسلیم و راضی بمقدر است الهیه
 و بی اعتنا بشئون فانیه نبویه بود . باری تا
 این مرد جلیل و شریف در ارات توقف و سکونت
 داشت جمع کثیری از اهالی ادعای ایمان
 میکردند و خود را بهائی میخواندند و بمحافل
 احبا وارد میشدند ، ولی احبا آنها را بهائیان
 قائم مقامی مینامیدند ، در آن اوقات امر واحبا
 در آن صفحات آزاد بودند و اعدا کمتر متعسر فر
 میشدند مگر وقتی که چشم قائم مقامی را دور میدیدند
 آفتاب نور مجتهدی بود که خیلی نفوذ داشت
 و دشمن سرسخت امر واحبا و ضد جناب
 قائم مقامی بود ، ولیکن رفتار ایشان طوری بود
 که عاقبت مهربانی و عذر خواهی نمود و خود را
 طرفدار و حامی امر و بهائیان معرفی کرد .
 معتقد این است که قائم مقامی از احدی
 جز خدا نمیترسید و تابع راء دیگران نمیگردید ،
 توکل عجیبی داشت و کاملا " تسلیم قضا و قدر بود
 و میگفت هر چه باید بنمود میشود ، پسر انسان
 از برای چه و از که بترسد . با اینکه دشمنان
 زیاد داشت و محاط بخطر است بود معهدا آخر

شبها یگه و تنها در کوچه و پسر کوچه ها
 اغلب اوقات عبور و مرور مینمود . یک وقتی مبلغ
 امر الهی مرحوم حاجی غلامعلی کاشی بایشان
 اظهار نمود که آقا شما دشمن دارید ، شبها
 تنها در کوچه و بازار عبور نفرمائید ، اینهمه
 نوکر دارید یکی دو نفر را همراه خود بردارید
 ایشان جواب دادند که جناب حاجی چکنم
 که طبیعت من غیر از دیگران است ، دیگران
 هر چه میخواهند نترسند ، میترسند و من هر
 چه میخواهم بترسم ، نمیترسم .

جناب قائم مقامی دو سفر حضور مبارک
 حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه مشرف شده
 بودند و خاطرات شیرین و خوبی داشتند .
 سفر اول در عکا و سفر ثانی در پاریس ،
 سفر اول با جناب میرزا علی اکبر برار شهید
 بودند . در هنگام مرخصی هیکل اطهر فرمودند
 که برای تبلیغ امر باشتیان بروند . لدی الورو
 بارک ، جناب قائم مقامی امتثالا " للاء مر فورا "
 حرکت بآنصوب مینمایند ، ولی باد ستگاه و جلال
 و سوار . از قضا پس از ورود مبتلا بدرد دل
 شدیدی میشوند و مجبور بر مراجعت میگرددند
 قائم مقامی فوق العاده مورد اطمینان و عنایت
 حضرت عبدالبهاء و مقرب آستان بود .

در اوایل سال هزار و دو بیست و نود و سه
 شمسی که بنده با متصاعد الی الله جناب
 اخوان صفا اغسه الله فی بحار رحمة الیکبری
 در کرمانشاهان بودیم ، جناب قائم مقامی هم
 در آن مدینه اداره چاپارخانه داشتند خیلی
 مفصل و معتبر ، رئیس اداره شان که از طرف
 ایشان بود ، شخصی بود بظاهر آراستسه و
 پیراسته و خوش هیکل ، دارای محاسنی توپسی
 و عمامه سبزرنگ و قیافه حق بجانب و صورتی
 مظلوم نما و زبانی چرب و نرم ، با این هیکل

عوام فریب و تصدی کار مهم در دستگاه قائم مقامی بود که نظر احترام و اعتماد و توجه احباب را بحود جلب نموده و رئیس محفل روحانی محل شده بود. ماکه وارد کرمانشاهان شدیم طولی نگذشت که شهر برهم خورد و جمعی اشرار به همراه مشهدی عبدالرسول نابکسار بمنزل ما ریختند و قصد ضرب و قتل و غارت داشتند و سپس بشرحی که در ترجمه حیات جناب اخوان صفا مرقوم شده جمعیت بسدون حصول مقصد متفرق شدند و این آتش خاموش گشت. متعاقب آن جناب قائم مقامی سید را از اداره خود اخراج فرمود و قضیه مکتوم و جهت نامعلوم ماند تا سال بعد که بنده در اراک بودم. روزی با جناب قائم مقامی رویداد در اطای نشسته از هر مقوله صحبت در میان بود، تا سخن کشید بوضای کرمانشاهان و حرکت اجباری جناب اخوان صفا. ایشان فرمودند: نه شما و نه اخوان صفا و نه سایر احبا، هیچیک نفهمیدید که این فساد و پیش آمد از داخل و کرم از خود درخت بود. بنسده خیلی استیحاشر کردم و نمیخواستم باور کنم که این آتش بدست احباب روشن شده باشد فرمودند خیلی ساده هستی، و از جا برخاستند و از گنجه خود لوحی آوردند بخط مبارک حضرت عبدالبهاء که در صدر ورقه مرقوم فرموده "حجرانه" و سپس مرقوم فرموده بودند "سید فرج اللہ را باوج خوشی از کار خویش بیرون آرید زیرا بکلی مغموش مینماید و در طهران با حضرات یموتیها آشنائی سری داشت حال اقرار مینماید".

بعد ایشان شرح دادند که این لوح مبارک در جوف پاکت سر بسته و مهور بوسیله مسافری خلیج آباری بمن رسید. پس از زیارت

فورا برای اجرای امر مطاع مبارک اقدام کردم و چون قانونا بدون اثبات جرم و خیانت نمیتوانستم اخراجش نماید مبلغی مخارج کردم و مفتش فرستادم و خیانتهای اداری او را کشف و بعلاوه مسیو مولیتر رئیس کل پست را هم با خود موافق کردم و سپس اخراجش نمودم و این قضیه را تا الساعه احدی نفهمیده است. قائم مقامی از این قبیل کارها زیاد میکرد که خود میدانست و حضرت عبدالبهاء و اسراری بسود بین عبد و مولی.

بناوریکه از قبیل بیان داشتم، جناب قائم مقامی تا خود در اراک بود احدی را جرأت تعرض و اذیت باحبا نبود، همینکه مسافرت مینمود اشرار ظلوم و حقوق هجوم مینمودند.

در زمستان سال هزار و نویست و نود و سه هجری شمسی حاجی میرزا حسن بروجردی که بعدا به نیکو شهرت یافت، با ریش و عمامه و لباس تمام آخوندی فرارا از بروجرد وارد اراک گردید و چون قائم مقامی در محل نبود بمنزل میرزا علی اکبر شهید که همواره حاضر بسرای پذیرائی واردین از احبا بود ورود نمود زیرا پدرش تازه مرده و موقوفات اسلامی در تصرف داشته و آخوند های بروجرد میخواستند از چنگ پسرش (حاجی میرزا حسن) در آورند نسبت صوفی و بابی باو داده تکفیر و تعقیبش کردند، او هم فرار کرد و باراک آمد که هم از خطر محفوظ بماند و هم بعنوان اینکه بنا به مقامی او را تکفیر و فراری کرده اند، جناب قائم مقامی اقدام کند و موقوفات را مسترد دارد. قائم مقامی که در اراک نبود ناچار چندی را در منزل جناب شهید در انتظار ماند و در محافل احبا با مبتدیهها صحبت میداشت و چون در عین آخوندی مشرب عرفانی و تصوف داشت و بالفطره

با علمای شیخ مخالف بود و مخصوصاً که اموال موقوفه را هم از دستش گرفته و تکفیر و از وطنش فرار داده بودند ، دل پر دزدی از علمای و آخوندها داشت و لهذا در هر مجلسی از مجازات احباب و یا در مقاله با مبتدیان مذمت و بدگویی از علماء میکرد و حدیث " اکثر اعدائے من العلماء " را همه جا میخواند و شرح و بسط میداد ، تا اینکه خبریگوش علماء اراک رسید و شاید از علمای بروجرد هم سفارش شده بود ، این بود که به هیچ آمده آقا نور مجتهد که قبلاً ذکر شد ماء مورین غلاطو شدادی بمنزل جناب شهید فرستاده که مهمان و میزبان را باشدت و خفت نزد او ببرند . از قضا مهمان از اراک رفته بود ، میزبان مظلوم که صدای دق الباب رامیشنود با همان لباس مختصر منزل با کفش سریانی بدون شال و لباس رو شخصاً بیعت در رفته باز میکنند و خوش آمد میگوید ، سراغ خان میرزا حسن را میگیرند ، همینکه یقین میکنند رفته است ، میزبان مظلوم را بدون اجازه برگشتن و قبا و عبا و کفش و کلاه پوشیدن گشایان و کتک زنان تا بمنزل آقا نور که مسافت زیادی است از کوچه و بازار میبرند . اهل بازار که این حدت و شدت نوکران آقا و بیچارگی و ذلت آن مظلومانرا می بینند ، هر یک آلت و اسلحه ببر میدارد و در کان خود را می بندد و بطرف خانه مجتهد روانه میشود و شاید هم این عمل در اثر اشاره نوکران سوسه . خلاصه میروند بقصد اینکه آقا فتوای قتل بدهد و اینها اجرا کنند . جناب شهید میفرمود : ایام عید نوروز بود که این واقعه اتفاق افتاد مراباطاق آقا نور بردند ، عتاب و خطاب زیاد نمود و تهدید بقتل کرد و گفت چرا میرزا حسن بروجردی را بمنزل خود راه دادی و حال اگر تبری از دین

بهای ننگی فتوی بگشتنت میدهم . این قبیل بیانات آقا و از دحام مردم با چهره های غضب آلود و آلات قتاله در دست را که میدیدم یقین بر گذشته شدن خود میکردم ، تصور نجات و امید حیات بهیچ وجه برای من نبود و لکن رئیس نظامیه خبردار شده با عده پلیس خود را رسانید و مرا از جنگ آقا بهرزیان بودرها دورتا دور مرا پلیس مسلح احاطه کردند ، خود از جلو براه افتاد و ما هم با پلیسها از عقب معجلانه روانه شدیم تا با اداره نظامیه رسیدیم از من قول گرفت که در زندان دیگر تبلیغ نکنم و بهانه بدست دشمنان ندهم و در همان ابتدای واقعه و گرفتاری ، متصدی اداره قائم مقامی بوسیله تلگراف فوری قضیه را بجناب قائم مقامی که در طهران بودند خبر داد ، ایشان هم بلا درنگ سه تلگراف تهدید آمیز فوری یکی بمجتهد و یکی بحاکم وقت و یکی هم بر رئیس نظامیه مخابره کردند ، از قرار اظهار شهید مضمون تلگراف با آقا نور این بود : آقا نور مجتهد رنود گولت نزنند میرزا علی اکبر برار صند و قدر من است دوازده هزار تومان نزد شما امت دارم اگر موئی از سراو کم شود شما مسئول خون او و پول من خواهید بود . شهید میفرمود : این تلگراف ها مثل آب بود که بر روی آتش ریخته شد و همه را سرجای خود نشانید و سپس اقدامات اساسی در طهران نمود . بحکم مرکز پس از یک هفته از زندان در آمدم .

فصل زمستان سال ۱۳۰۴ که جناب قائم مقامی ساکن شاه آباد فراهان بودند ، ایشان سخت مریض و بستری گشتند ، بطوریکه احباب شاه آباد و مشهد ذلف آباد از بهبود ایشان مأیوس شده مجالس دعا تشکیل دادند و طلب شفا برای ایشان

نمودند ، تیرهای دهن به هدف اجابت اصابت نمود و صحت و سلامت عودت کرد . در آن اثناء در بهمن ماه عدهٔ مردم شقاوت کار بتحریریک بعضی اشرا ر شبانه بمنزل جناب میرزا علی اکبر برار در اراک رفته و آن بزرگوار و شش نفر دیگر را که در آن خانه بودند از زن و خواهر زن جوان و چهار نفر پسرشان که بزرگتر شان دوازده ساله و کوچکترشان چهل و پنجروزه بود به بدترین عذاب و فجیعترین صورت سربریده و شهید

کرده و رفته بودند و قاتلین نامعلوم بودند ، تا اینکه جناب قائم مقامی باراک برگشتند ، از همان اول سال هزار و دویست و نود و پنج کشف قاتلین شهداء را وجههٔ همت خود قرار دادند ، خرجها کردند و قتها صرف نمودند ، تدبیرها بکار بردند زحمتها کشیدند ، مستنطق کامل از طهران وارد نمودند و مظنونین را تحت استنطاق کشیدند و یکی از آنها را که مختارخان قزوینسی بود ، مترجم رئیس قشون روس بود ، بچه تدبیر

اظهار عنایاتیکه در الواح و توقیعات نازله بافتخار این بنده شرمند نسبت بمصاعدا الی الله جناب قائم مقامی روحی لمرقه الفدا شده بدین قرار است :

۱ - حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکه مورخ رمضان ۱۲۳۹ میفرمایند :

" حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست "

۲ - کاتب حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مینویسند ، در تاریخ ۱۶ جنوری ۱۹۲۵ از میزبان عزیز حضرت آقای میرزا آقاخان قائم مقامی روحی فداه ستایش فرموده بودید و طلب موفقیت از برای ایشان فرموده بودید ، میفرمایند :

(حضرت ولی امرالله) ، ایشان الحمد لله مجسمه تائید و توفیقند و الطاف و عنایات مبارک همواره شامل حالشان بوده بطوریکه اخلاق و رویه حیاتیشان موجب عزت امرالله است مخصوصا از برای آن حضرت و حضرت ایشان در مقام رب عزیز از اعماق قلب و جان طلب مزید موفقیت

بخدمت و حصول سعادت و عزت فرمایند .

۳ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع ۱۳ شهر العلم ۱۰۰ ، ۲۸ اکتوبر ۱۹۴۳ مینویسند : " راجع بجناب قائم مقامی فرمودند از قبل این عبد آن رجل رشید را اطمینان دهند و تکبیر و تحسیت ابلاغ نمایند ، در جمیع شئون و احوال در یاد و خاطرند ، آئی فراموش نگردند در حق ایشان دعا نمایم و تائید و توفیق دایما مسئلت نمایم .

۴ - ایضا " کاتب مبارک در توقیع منیع ۴ شهر الجلال ۱۰۳ - ۱۲ آپریل ۱۹۴۶ - مینویسند : " وجود عزیز نورانی جناب قائم مقامی هر چند بظاهراز بقعه مبارکه دورند ولی در حقیقت حاضر حضور و ناظر و منظور هیچوقت ایشان را فراموش نفرمایند و هرگونه نصرت و تائیدی را در حقشان سائل و آملند .

نویسنده مقاله - نوش آبادی

و سیاستی از کارش انداختند و از دست روسها گرفتند و بزندانش سپردند و سپس تحت الحفظ بطهران فرستادند و بحبسش انداختند. دیگری مصطفی خان نامی بود که فراریخراسان نموده بود. بجناب محقق الدوله عطاای که آنوقت رئیس پست بسیار مقتدر آن ایالت بود باتعمین منزل مظنون فراری در مشهد تلگراف نمودند و او را خواستند، جناب عطاای هم فرستادند او را دستگیر و تحت الحفظ اعزام بطهران و وارد زندانش کردند. خلاصه بحسن تدبیر و کفایت و همت و شهامت این مرد رشید در اندک زمانی مرتکبین این قتل فجیع کشف و یکی بعد از دیگری جلب و در زندان مرکز جمع شدند و بنا بود بکیفر اعمال خود برسند که عرق تعصبات بحرکت آمد و رشوت و برطییل قدم بمیدان نهاد و پس از مدتی مدید زجر و عذاب شدید عاقبت جنایتکاران ارزندان در آمدند و آزاد شدند.

عین عبارت نامه جناب قائم مقامی در این خصوص که چند سال قبل برای اطلاع بنده مرقوم فرمودند این است: "قاتلین برارو کسانش این چهار نفر بودند. اول مصطفی خان پسر عباسقلی خان عموزاده حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد که فعلاً زنده است. دوم میرزا آقای سرابندی که در بارفروش مازندران زنده و عضو مالیه آنجاست، و درویش صفائی است سوم مختارخان مترجم رئیس قشون روسها در حدود کاشان مرد. چهارم میرزا محمد پسر آقایوسف دلال که او هم زنده است، در موقع گرفتاری و زندانی، مشهدی حسینعلی صراف ترک که شوهر خواهر مختارخان بود و با بنده آشنائی داشت چهارهزار تومان آورد که پول را بگیرد و حضرات را مستخلص نماید، قبول نکرد.

و بمحفل اطلاع دادم. لابد برود و بصدرالعلماء ازلی داد و اسباب استخلاص آنانرا فراهم آورد. باری بمقاد "

هردم از این داربری میرسند

تازه تیر از تازه تری میرسند در تابستان همان سال که در کیرو دارپیدا کردن قاتلین حضرات برار بودند، روزی خبر آوردند که همین امروز صبح قرینه مؤمنه مرحوم میرزا مهدیخان مترجم السلطان را در مشهد زلف آباد که در هفت فرسخی شهراراک است بقتل رسانیده اند و قاتل نامعلوم است. فوراً حضرت قائم مقامی عموزاده خود مرحوم حبیب الله خان احتشام نظام را که از احباء بود ماء مور و با نمایندگان حکومت و نظمیة بوسیله کالسکه شخصی خود بمحل واقعه برای کشف قاتل اعزام داشت. لدی الورد بفاصله چند ساعت قاتل را کشف کردند و از او اقرار گرفتند و با خود بشهرش آوردند و بزندانش انداختند. زمان ریاست وزرائی مرحوم سپهسالار اعظم تنکابنی بود. حضرت قائم مقامی و جناب احتشام نظام اقدام نمودند و پشت کار را گرفتند تا حکم اعدام قاتل از طهران صادر شد. علمای محل بهیجان آمدند و فریاد و شریعتاً بلند کردند و مردم را تحریک نمودند. داکین را بستند و بازار را تعطیل کردند و در مسجد مجتمع شدند و نعره های واویلا و وادینا کشیدند و بر این حکم دولت اعتراض کردند و گفتند قاتل مسلمان بوده و مقتوله بهائی، قاتل مرد بوده و مقتوله زن، در مملکت اسلامی مسلمانسی را برای خون کافری و مردی را بخونخواهی زنی نمیشود کشت و جدا استخلاص قاتل را ارزندان خواستند، از این طرف هم جواب دادند که مملکت مشروطه و بموجب قانون اساسی جمیع

اهالی در مقابل قانون مساوی الحاق قند
اما اینکه قاتل مرد بوده و مقتول زن ، زن آستن
بوده پس مقتول دو نفرند . باری پافشاریها
کردند تا اینکه بالاخره جمعیت متفرق شدند
و مخدول و منکوب و ماء یوس از مقاومت گشتند
و قاتل را بدار مجازات آویختند .

و دیگر جناب قائم مقامی میفرمود : یکوقتی
اهالی شیر اراک درویشی را تحریک کرده بودند
در کوچه و بازار قدم میزد و یا معرکه میگرفت
و نسبت بامر بدگوئی و سب و لعن میکرد ، احباب
بستوه آمده و چاره نمیتوانستند کرد ، هرچه هم
بحکومت و نظامیه مراجعه و شکایت شدیدی اثر
ماند ، تا اینکه یکروز چتری در دست داشتم
و سر بناها ایستاده بودم که خبر آوردند
درویش در وسط چهار سوق بزرگ معرکه برپا
کرده و جمعیت زیادی گرد او جمع شده و دارد
نسبت بامر بدگوئی میکند . من بی اختیار
بطرف بازار رفتم تا بچار سوق رسیدم ، دیدم
درویشی است بلند قد و قطور باریشی انبوه
در وسط معرکه ایستاده و بدگوئی میکند و صداها
مردم بازاری و شرور هم دور او را گرفته اند
میفرمودند : با کمال جسارت صف جماعت را
شکافتم و بوسط معرکه رفتم با یک دست ریش
طویل درویش را گرفتم و با دست دیگر چتر
را بی در پی بر سر او کوفتم ، تماشاچیان که
مرا با آن حال دیدند هر یک بسمتی فرار کردند
یکوقتی دیدم دستم از حس افتاده و یکی از نوکرها
که اغیار هم بود رسید و ریش درویش را از چنگم
در آورد و شروع بزدن بر سر و کله او کرد ، من
جلو افتادم و گفتم بیارش ، کشان کشان آوردش تا
بمنزل ، دادم در مستراح حبسش کردند . بود
تا شب شد . او را خواستم و نصیحتش کردم و
محبت و نوازشش نمودم ، مبلغی پول باو دادم

و گیوهئی بیایش کردم و بر ترک یکی از نوکرها
سوارش کرده گفتم از خاک اراک خارج که شدی
پیاده اش کن و برگرد .

چند روزی از این قضیه گذشت مردم
دیدند درویش مقبول الاثر گردیده ، بهیجان
آمدند و بتحریر آخوندها داکین را بستند
و بعنوان اینکه قائم مقامی درویش را کشته و در
چاه انداخته میخواستند بریزند و محله و منزل
ما را غارت و خونبهای درویش را بدست آرند
من دیدم بداتفاقی افتاد ، چند نفر را فرستادم
با طرف که درویش را پیدا کنند و بیاورند و لکن
هیچیک پیدا نشدند و دست خالی برگشتند
در این اثناء خود درویش از شورش مردم اراک با
خبر شده فوراً خود را رسانید و به بازار رفت و از
این سر بازار گرفت تا آن سر بازار قدم زد و
فحشهای رکیک و بد ب محرکین داد و فریاد
میزد و میگفت شماها بودید که مرا وادار بدگوئی
باین طایفه میکردید ، وقتی که بچنگ قائم مقامی
افتادم و بر سر و مغزم کوفتند شما کجا رفتید یکی
از شما نیامد بداد من برسد و اقلاً مرا از دست
او نجات دهد . آن وقت مسلمان نبودید حالا
مسلمان شده اید و این هیاهو و غوغا برپا
کرده اید که پول خون مرا از مال غارتی بدست
آورید ، آفرین باین غیرت ، صد رحمت باین
مسلمانی . خلاصه مردم هرچه کردند او را
خاموش کنند نتوانستند ، تا عاقبت آمدند پیش
من و تقاضا کردند که شما او را ساکت نمائید
من فرستادم دنبال درویش آمد و روانعاش کردم .
باری این مرد شریف بواسطه اینکه ایمان
و اعتقادش کامل و نیتش خالص و اراده اش قوی
و تصمیماتش قطعی و قوه توکلش شدید و دست
گرمش مبسوط و خوان انعامش معدود بود ، بهر
کاری اقدام مینمود موفق بود و ملائکه تا نمیبند

نصرتش مینمود و هیچکس را یاری مقاومت با او نبود و هیچ نفسی در میدان مبارزه با او صرفه نمیرد. بالجملة در همان اوان متدرجا اراک را ترك کرد و طهران را محل سکونت قرار داد و بخدمات امری پرداخت.

در اواسط سال هزار و بیست و نود و پنج بود که بنده از اراک بطهران رفتم، جناب قائم مقامی فرمودند: زمستان آینده گرانی و قحطی شدیدی میشود باید احبا را مطلع ساخت که تا ممکن است آذوقه و خوراکی زمستان خود را تهیه نمایند. در محافل و مجالس بطور خصوصی و عمومی باحبا تذکریده که حتی اسباب و اثاثیه منزلشان را بفروشند و گندم و جو و سنگ و باغی و نررت بخرند و نگاهدارند و فرمودند حضرت عبدالبهاء در خواب بمن فرمودند امسال گرانی و قحطی خواهد شد و ای بحال اغنیای احبا اگر یک نفر از فقرا آنها از گرسنگی بمیرد، خلاصه اصرار و پافشاری جناب قائم مقامی و انتشار این روایا و تذکرات میرمانه این عبد بینوا که معتقد بخوابهنا و حرفهای ایشان بودم از طرفی احبا را وادار کرد که بهر نحوی هست و لو بفروش فرشها و اسباب و اثاثیه بیت باشد، خوراک زمستان خود را تهیه نمایند و از طرف دیگر متصدیان امور روحانی مشغول جمع آوری اعانات جهت زمستان فقرا شدند، من جمله از تمام اعیان و متمولین درجه اول یاران دعوت نمودند و مبلغ هنگفتی تقبلی گرفتند. آخر همه صورت تقبلیها را نزد قائم مقامی بردند، ایشان هم جمعی از کل وجوه زده بقدر جمع کل خود نوشتند. خلاصه وجوه را جمع آوری نموده خواربارزیادی بنام فقرا خریدند و ذخیره کردند و ضمناً کسبیه مخصوص تعیین نموده بخانه های فرد فرد احبا

در طهران رفته و تعداد جمعیت هرعائله و دخل و خرج هر يك را معلوم و مرقوم نمودند کسانی که هیچ نداشتند و یا کسر خرج داشتند از روی کمال دقت معلوم و برای هر يك از محتاجین جیره بندی نمودند و از اول شروع بتنگسی و گرانی و نایابی خواربار و شدت سختی و قحطی تا فصل بهار جیره و مقرری هر خانوار رسانیدند و برای شب عید هم برنج و روغن فراوان تهیه کرده بطور سرشمار بهمگی دادند که پلو بخورند و خوش باشند. خلاصه نگذاشتند یک نفر بها گرسنه بماند و در ضیق معیشت باشد، در حالتی که در آن سال خیلی ها از مردم دیگر از گرسنگی مردند، میرفتند بسلاخ خانه ها خون میخوردند و میمردند، علفهای صحرا را میخوردند و تلف میشدند، حتی شنیده شد که بچه های خود و دیگرانرا بعضی ها کشتند و خوردند و لکن از فقرا احبا احدی از گرسنگی تلف نشد. فی الحقیقه تمام این خیر و برکات که نصیب احبای فقیر و غنی گردید، فقرار از نجات داد و اغنیای را داخل فیض و صواب کرد همه از حسن تدبیر و صفای ضمیر و اقدامات و جوانمردی این مرد شریف بود.

فراموش نمیکنم که، در زمستان سال هفتاد و دو بیست و نود و هفت شمسی، جناب میرزا محمود فروغی اعلی الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمته، بطهران تشریف آورده و شوق و شوری در احبا ایجاد نمود. حضرت قائم مقامی در صد تبلیغ و هدایت مجتهدین و علماء و رؤساء اراکی که همه در آن اوقات در طهران بودند برآمد و تهیه و تدارک مفصل دید. روزی رسماً و کتبا از همه آنها از قبیل عضد السلطان پسر مظفرالدین شاه و سهام السلطان بیات و حاجی سید احمد مجتهد و حاجی سید محمود

مجتهد که درد و پسران حاجی آقا محسن عراقی بودند و حاجی میرزا محمد علیخان مجتهد و غیرهم از علما و طالب علوم دینی و تجار قریب هفتاد نفر را برای ناهار دعوت فرمود و سه چهار نفری هم از احباب مانند جناب میرزا رحیم خان ارجمند و جناب حاجی ابوالحسن امین و غیرهما بودند. جناب فروغی تشریف آوردند مجلس بسیار مجلل و با ابهتی در تالار منزل ایشان تشکیل گردید. مدعوین هر یک که بجای خود قرار گرفتند مکالمه و مناظره شروع و تا عصر بطول انجامید و در کمال صراحت و وضوح بر کل اتمام حجت گردید و عظمت و حقاقت امر ثابت و برهن شد. متعاقب این قضیه لوحی از سماء فضل و عنایت بافتخار جناب قائم مقامی نازل که: حضرت عبدالبهاء روح الوجود لوجوده الفدا نهایت عنایت را نسبت بآن جوهر خلوص و وفا میفرمایند. از جمله خطاب بایشان میفرمایند: "در رضای الهی شیوهی نمانده که نزدی". و در لوح مبارکی که بافتخار این عبدنازل میفرمایند: "حضرت قائم مقامی فی الحقیقه اول خادم امر رحمانیست".

باری چنانچه قبلاً گفته شد، یکی از صفات ممتازه حضرت قائم مقامی کرم و بخشش بود و افعال در مواقع بخشش و عطا ابر ریزنده بودند و مخصوصاً بمصدق بیان مبارک که میفرمایند "بها فیان باید مظاهر رحمت عامها شنید و مطالع فیفر خواص مانند آفتاب بر گلشن و کلخن هر دو و بنابند و بمثابه ابرنیشان بر گل و خار هر دو و بیارند، بریار و اغیار بذل درهم و دینار مینمودند بدون اینکه نزد کسی اظهار نمایند و یا بر کسی منت بگذارند. مشهور بود که تبلی السرائر است، امروز باید حقایق آشکار

در دست قائم مقامی پول و سنگ ریزه یکسان است و دست راستش که سید هد دست چپش خیردار نمیشود، برخلاف اغلب نفوس که تظاهر مینمایند و عملیات خیر خود را با آب و تاب بس دیگران میکشند. بقول شاعر:

دارد هزار در صدف و دم نیاورد
 یک بیضه مرغ دارد و فریاد
 در اراک که بود فقرا و درماندگان محل
 را میشناخت و از وضعیت زندگانی و احتیاجات ضروری آنان اطلاع داشت، فصل زمستان و یا مواقع تنگدستی آنان که میشد پولهای نقره و قرانی و دوقرانی را بجیب میریخت و آخر شبها عبا بسر میکشید و یکه و تنها در کوچه و پسر کوچه براه میافتاد، یکی بیکی در خانه فقرا را میزد همینکه در را میگشودند بطوریکه شناسند دست را از زیر عبا در آورده بقدر احتیاج برعائله وجهی میداد و بدون کلمه صحبت بسرعت رد میشد و ابداً بکسی اظهار نمیکرد و بروی کسی نمیآورد. هر از چند شب کارش همین بود تا موقع گشایش برسد. چقدر با حقیقت، چه قدر خوش نیت، چه قدر رحیم و بافتوت بود، همانطوریکه نسبت بمعجزه و فقرا رؤف و مهربان و طرفدار و پشتیبان قوی آنان بود. بهمان طور هم نسبت به خائنان و ظالمان از هر طبقه و دارای هر مقام که بودند شدید العمل و سخت گیر بود برای آنان رحمت کبری بود، و برای اینان نقت عظمی، میگفت و مینوشت و تعقیب مینمود و اصرار و ابرام میکرد تا حقایق را آشکار مینمود و ظلم و تعدی و خیانت و تقلب بدکاران را اثبات میکرد. در این خصوص ابداً از کسی ملاحظه مینمود و رودریاستی و محافظه کاری و مداهنه و مجازگویی نمیکرد و میفرمود: بسوم

شود تا خائن جای امین را اشغال نکنند و ظالم حق مظلوم را غصب ننماید. حاضر بود مبلغهای گزاف خرج کند و خسارت ببرد تا حقیقتی کشف شود. بسا اتفاق میافتاد که با شخصی طرف مراغه میشد، مبلغی خرج میکرد و خسارت میکشید تا حق خود را در دسترس میگرداند و محاکم حقوقی اثبات و اعلان مینمود، همینکه حرف خود را بکرسی مینشانند و حق و عدالت را غالب مینمود، حق خود را بطرف یا دیگری می بخشید. هم مظهر عدل بود و هم آیهت فضل. هم عواطف و احساسات روحانسی داشت و هم تدابیر در امور جسمانی. چه قدر فطن و مردم شناس بود. کانه اسرار قلوب را میخواند و از عقائد و افکار و مراتب ایمانی و اخلاقی هر کس اطلاع داشت. چه نظر صائبی داشت، هر چه میگفت همان بود هر چند بعضی که بعوالم ایشان وارد نبودند از گفته های ایشان در حوله اولی استیحتش مینمودند و باب گله و شکایت میکشودند و لسی بعد معلوم میشد که نظریات و اظهارات ایشان صائب بوده است.

باری جناب قائم مقامی سفری برای کارهای شخصی بامریکا رفتند و در مراجعت بساحت اقدس حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لعنایاته الفدا مشرف شدند و از روح اعظم الهی کسب قوه و فیض عظیم روحانی نمودند. در نامه یازدهم آبانماه آنسال مرقوم فرموده بودند: "جریده" اطلاعات خبر سقوط عفریت آواره را داد که شیاطین اطراف آن بیست سی نفری معرفی خود را نموده اند. خاطر افتاد روزی در حیفای موقعی که از امریک برگشته بودم، مجله خالصی زاده و میرزا عبد الله مبلغ و آواره را برایم فرستادند. صبحی شد بمجله در کنار درخت

بادامی که نزدیک مقام اعلی روئیده بود نشسته و ردیه بر آنها مینوشتم و نزد خود میگفتم اگر ایران رسیدم او را خفه مینمایم. شش هفت صفحه نوشته بودم که آقای افغان وارد و گفتند حضرت ولی امرالله فرمودند، آواره را رها کن این بیوفا باید آنقدر زنده بماند تا اعزاز امر و ارتفاع ظهور جمال قدم را ببیند. فرمان مبارک مرا وادار کرد که اطاعت کنم. نه، سخن از اخلاق کریمانه و خدمات مخلصا

قائم مقامی بود. می بخشید و ابدا اظهار نینمود، بذل میفرمود و بهیچوجه تظاهر نمیکرد، در همین سفر امریکا چه قدر بسذل و بخششها نموده و چه انفاقها و چه قدر تقدیمی ها برای عز امرالله نموده که احدی جز خدا خبردار نشده و بعد ها یکی دو فقره اش از دیگران شنیده شد. مثلاً از جمله بعد از چندین ماه در اخبار امری امریکا خواننده شد که جناب قائم مقامی دوازده هزار دلار برای ساختمان مشرق الانکار تقدیم نموده اند و لسی از خودشان کلمه "مسموع نشد، حتی اگر ابراز میشد باطناً خوشش نمیآمد و سخن دیگر بر میان میآورد.

در شهر اراک در همان خیابان قائم مقامی سه باب عمارت بسیار مجلل آجرساز دارای متجاوز از بیست اتاقهای فوقانی و تحتانی و سالونی وسیع و آبرومند با اراضی زیاد و باغچه های جلو ساختمان تقدیم فرموده که الان حظیره القدر و محل اجتماع احیاست. در شاه آبشار اراک خانه بسیار آبرومند پرا خرید و بپسری حظیره القدر داده اند. خلاصه کمتر نقطه امریست در فراهان اراک که انسان وارد شود و آثاری از آن مرحوم مشاهده نکند. همچنین تقدیمی های گرانبه او

قليل المثل ايشان در طهران برای حظیره
القدر ملی و غیره ها حالب توجه و ضرب المثل
دوستان الهی است.

چه قدر غمخوار و مهربان بودند چه قدر
رعایت و محبت مینمودند ، فی الحقیقه از هر
پدری مهربانتر و دلسوزتر بودند . انسان
که بخند متن می رسید از فیض دیدار و شنیدن
گفتارش سیر نمیشد ، حکایتها مینمود ، مثلها
میزد ، بذله ها میگفت ، سرگذشتها بیان
میکرد ، تاریخها نقل میفرمود ، مشاهدات
و تجربیات خود را شرح میداد ، در قایق امور
امری را چه از گذشته و چه آینده بیان میفرمود
زمانداران امور دولت و رؤساء مملکت و ملت
را که در قرون ماضیه و حالیه بوده و هستند
کاملاً میشناخت مثل اینکه بزرگشان کرده بود
و خصوصیات زندگانی و شئون شخصی ایشان
را تشریح میفرمود .

در کار عتیقه شناسی متخصص و استاد
بی نظیر بود ، از تاریخ و سرگذشتهای
سلاطین و امرا و وزراء و علماء و شاهیرازمنه
غایره و حالات و خصوصیات و علل فتح و ظفر
و یا شکست و جهت عظمت و نفوذ و شهرت
و جلوس بر سریر عزت و سلطنت هر یک را میداد
بمناسبت شرح میداد و بر معلومات و اطلاعات
مصاحبین میافزود . چه قدر خوش کلام و شیرین
گفتار بود . خلاصه مجالست و مصاحبتش
بسیار مفید و سودمند و مکاتیب و نامه هایش
شیرین و دلپسند بود .

محرر نمونه و برای پی بردن بافکاروسبک
نامه نگاری آن سرور ابرار چند جمله از نامه هایش
که در این چند ماهه اخیر این سنه برای فدک
مرقوم و بنسیراز و کرمان ارسال داشته اند
ذیلاً درج میشود :

در نامه چهارم تیر مینویسند : " در اول قرن
ذهبی و جوانی خود را بشیخوخیت معرفی
نموده اید ، توبه کن خیال فاعلیت دار آقایی
..... در یک شب از خیال مویش سفید و پیر
شد ، میرزا را دیدم میبرد و وقتی
از هجران و پیری زمینگیر شده بود آرزویش را
بر آوردم ، جوان خندان ، گردن کلفت تمام
عیاری شده است اتفاقاً لوحی از
جمال مبارک بخط جناب معلم ابراز داشت
بنام لوح وفا که شکایت بسیار از احباب و بلعم
با عورکه کنایه از یحیی ازل است میفرمایند و امر
میکنند این لوح را با محلول العاص و طلا
نوشته نشر و طبع کنید ، زیاد از حد تعجب
کردم ، چرا این لوح دیده و منتشر نشده
آقای نوش آبادی دیدم احباب آن روز چون
ایمان کامل به بها^۱ الله نداشته از چند نفر
زرگرو جواهری بازاری پرسیدند ، العاص محلول
میخواهم ، آنها جواب دادند نداریم ، محال
است . احباب قبول کرده مثل حالا ابداً
فکر نکردند که اگر چنین چیزی محال بود امر
با اجرای آن نمیفرمودند و حال آنکه با تا^۲ مین
شش ماه وقت و صد تومان مخارج حاصل میشود
و جز^۳ مورفاشور روشن رحیق مختوم است
آقای نوش آبادی منبع گریه و شادی هردو یکی
است خدا هم یکیست ، عقل و نفس هم یکیست
یا ایتها النفس المظمئه ارجعی الی ربک راضیه
مرضیه ، پس این همه اختلافات از خود خواهی
و عدم علم و بصیرت است ، از سابق عرض شد
که انبیا^۴ عظام در بدیهیات صحبت و انزال کتب
فرموده اند ، و خودشان و اوامرو نواهی شان از
شدت ظهور مستور مانده آنچه را که مؤمنین
دوره اولیه استعداد فهمیدن نداشته علم
مکنون و سر مخزون شده که وعده بقیامت و محشر

ظفران حضرت قاسم علیہ السلام علیہ السلام

هلو الابحی

از بیت بر بیان جنیت که کاتبه نمود این بزرگوارت من غیر و غیر مدار در جان دول

بنان بر او که نام از هر سون سحر و منقح مردم باد آید و مذات و منصرف و عودت تربت باشد

ذات صیغه فیدان سحر علی انصاف آرد و از هر سون و لغت و قسم بیگانه در ملکوت است

نهایت بنات است که الهامه از سعاد او نفس بیست گردید که آیت هر است و نظیر آن

بدای بی سوخته علم ازین سلوک خدا که در آن سوره است که آیت فیض صبر است

عبدیما انصاف آملی قلب و حب سید آن فاذن ببارک دارد اید جانست که در آن در باب

شمه ازین جلوه نماید و کن اید حکمت را بیدار چنگ نهی که بسبب فرخ و فرخ مجربان و نسبت

گنود بدید علی بن ابی طالب از سحر و تیرت و تیرت و تیرت از اعطاف هر بار که تیرت تیرت

بیت بر کرد و عید ابیها ان سحر علیها عتر ۹ رقم ۱۳۳۶ حفا

۱۴

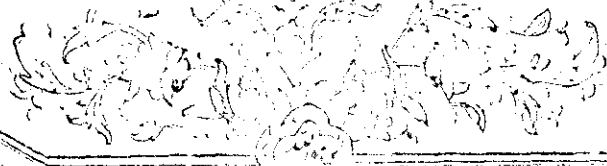
گیری نموده اند . از شخص سرکار میپرسم امروز کدام سر و رمزی در نزد اهل بهاء مستور و مخفی مانده و کدام قضیه و امری راجع بآتیه مجهول مانده که از قبل خبر نداده باشند ، نقشه دهساله بهترین نمونه از جاده های شوسه امر اعظم است و آنچه مخفی و مستور و لاینحل مانده احبای الهی سلیقه بخرج داده عرفان باقی کرده درخواست اند بفرمند و الامحلول الماس کاری ندارد منکرین انبیاء و معرضین از بهاء الله را می بینید بر حسب ظاهر کورند با وجود اینکه از روی کلمات انبیا و حکما کاشف جزئی از اسرار طبیعت گشته از خود خواهی و غرور دست بیکمی از بدیهیات انفجارا سنگتراشان قدیمه و موجبات زلزله و تماس رعد و برقهای حاضر زده این آلت مخرب بی ثمر فولادین را که زره از ذرات اتمی در درونش حبس کرده محذوق در هوای لزوج مینمایند . بلی هر گنوله ای که برای خوراک صد هزار کشتی بعب افکن سخارج میکنند چند صد میلیون دلار میشود ، با این حال تکلیف فردای خود را ابداً نمیدانند ، شما یقین دارید که جنگ سوم و عذاب عظیم و عقاب عقیمش حتمی است قبل از نوشتن خواب بی تعبیر نمیشود قحطی و جوع در پیش است ” .

در نامه مورخ ۳۰ تیر مینویسند : ” ساعت دوازده شب خسته و نالان عودت ، چنان افتادم که در صبح خواب دیدم ، جمال مبارک در سن جوانی با نهایت فروتنی در پشت بامی که حقیر نشسته بودم و پارچه نرعی مال جلال همایونرا نقشه برداری میکردم ، نزول اجازت کرده فرمودند : پارچه اش مال جلال همیون است ، اما من از برای توتاج زیبائی از شمس و مهر نقش و ترسیم میکنم که باقی و برقرار

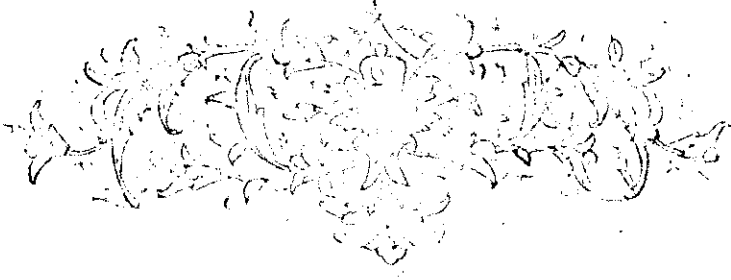
باشد ، جمال مبارک چنان تاج را زینت و نقاشی کردند که حقیر از شدت انفعال از خواب بیدار و بنوشتن مشغول گردید ، فانی آقاخان قائم مقامی ” .

در نامه چهارم آبانماه مینویسند : ” از روزی که از محامد و اوصاف لطیف روحانی . . . نوشتم دیگر در قطع نفس خبری جز سرازیری قبر و مجازات اعمال برنخ نداشتم تا سه شب قبل حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه را خواب دیدم تشریف به بیدستان کرج آورده فرمودند : من بمبارک و دوسیه های شما مراجعه و رسیدگی کردم ، در دانه از شش دانه حق بجانب تو میباید ، عرض کردم زیاد برای شکایتی ندارم چهار نفر احباب فقیر خالص و مخلص همراه داشتند ناگاه چشم باز شد . . . آقای نوش آبادی بجان عزیزت قسم این چند وقت که بعالم برنخ تشریف برده بودم ، والله اگر بهزاران هزار کتاب اسدی طوسی که با جان برابر است اعتنائی بقدر سوزنی می داشتم ، حالا که چشم بساز و قدرت نوشتن پیدا کرده از پوست خرهای پندگ دنیا که کفش علمایند نسنگدم سرکارهم اگر صبر داشته باشی آخرت مثل بنده بالا تر خواهد شد . ” باز مینویسند ” داروی همه دردها صبر است ، صبر . ”

در نامه یازدهم مرداد مینویسند : ” طوری عرصه تنگ شد که آهسته نان خشکها را درهاوی کوفته با قدری دوغ ترکرده مکرر در مکرر بخوراک ده دوازده نفر بچه ها داده ، با این وصف بقدری خوش حال و مطمئن و مسرور و غنی بودیم که حاتم بخشی های واقعی کرده ، مثلاً بهر جان کندن بود ، سالی صد تومان اعنانه حبیب الدوله عراقی را رساندیم بعد از آنکه ما مومن سلطنت غصب خود و پدرش را



این است برینا نامده بی معانی و جمله در هر لغوه مس و ناپود و با کلماتی آشنا از دنیا
و خوشایند است و ای بر مهران تا زنده در امان عالمی غافلده و اعنی با پیش بهر نشان
اولی در شهر است هر کس که در افاق نیست هر کس که روی است ولی در آن ای است
از است مهربان و با شکر از بی غم و با شکر از بی غم و با شکر از بی غم و با شکر از بی غم
شش شوق چون غمزه زده سوز زرد و جهان هر روز با وجود این بقدر امکان ملاحظه لازم است
بجا است محمد فایده و داور می از هر که سلطنت کنند و سید صدارت عظمی خواهند زیرا در این
و عدالت صدارت فاضلی است این است که در میان این دو با رفتار نماید و در این
مردان نوبه و نشان را دوست مهران کرده و در میان با فرشته آسمان شود و نشان را محبت و سلام
مقابل نماید و بیخ و نشان را بروج در جهان برابر نماید نیست صفت سالکان و این است
روحانیان جمال قدم و اسم اعظم روحی که خدا چنین سکون فرمودند و همین نعم نمودند و همین
این ارضای هر که است شود و این عبارت است و هیچ حقیقت نیست و اوقات حقیقی بر او بخشید
رسانش حسن شود و غمزه زده شود و غمزه زده شود و غمزه زده شود و غمزه زده شود



تفویض بحضرت رضا کرد و وفات نمود ، ایرانیها کلاً بنای امامزاده کشی و حزب کشی را نهادند و بطوری راهها را مسدود نمودند که سپهسالار مأمون فرار بماندگان و در راه آن را مقتول نمودند ، لیکن کمان حضرت رضا که اجساد قائم مقام یا شند من جمله سلطان سید احمد که الساعه بقیه رفیعین در قریه هزاوه موجود است ، جمیع کتب و اشیاء حضرت رضارا بالوراثه جمع کرده بمناسبت اینکه شهریان سو زرد شتی زن امام حسین علیه السلام بود بفرانجا رفته املاک کوهستانی مثل هزاوه و مهرآباد و ساروق و جیریا را که متجاوز از ده فرسخ است متصرف و به تبلیغ و ترویج تشیع مشغول گردیدند و نفوذ کامل یافته کم کم داخل وزارت کریم خان و قاجار شدند . اگر کتابخانه حضرت رضا که بالوراثه بقائم مقامی هارسیده بود همراه میرزا حسن عموی قائم مقام بزرگ نمیبود ، تمام قائم مقامیها از دم شمشیر آغا محمد خان و فتحعلیخان قاجار جان میدادند جناب نوش آبادی بحق حقانیت مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء قسم یاد میکنیم که در این چهار سال ونیم که زمینگیر شدم صحرا و دریاها بردولت و ثروت و علم و اطلاعاتم افزود که اکسیر فضه و طلا بهیچ چیزی ارزش ندارد .

و در نامه هفتم مه‌رمه مینویسند : اصل دین یکرنگی است . حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه ، چون دو بعد از ظهر گرسنه بمسافر خانه تشریف آورده غذائی نبود کاسه های خالی دم خورد ، اما مسافرین را برداشته بر روی زمین جالس شده لقمه نانی برته آنها مالیده میل کردند و فرمودند این است معنی ستر و دم خوردن مؤمن .

در نامه یازدهم آبان مینویسند : هنسوز بنده با روح پرنده که کشفیات زمینی و آسمانی دارد ، جسماً قوت رفتن از این اطاق باطاق دیگر را ندارد تا بزیارت ایادی ایطالیائی که شخص مجرب و مطلع مؤمنی است موفق شوم ، کرمان بصریح بیان مبارک جمال قدم جل ذکروه الاعظم دارای رجال است که ما آنرا بجواهر نفوس و سرآمد فعال مؤمن بامر محسوب میکنیم . شکی نیست این رجال حاضر ، مخفی ساکت و صامت نشسته و بعضی مخمور و معجوب هستند . مرد حسابی کلنگ را بردارویسک فریاد خبردار بزن لا بد از آن جمع و مجموعه های شهری چند نفری از دهه غفلت سرد آورده میگویند چه خبر است . توهم مثل در اویش بکتاش داد بزن . استغفرالله کم کم خواهد رسید دید این ها همان رجال موعود یا رجال الغیب موجودند که در احادیث و الواح مبارک نازل هر کس مقامی دارد . لوطی غلامحسین مرحوم در موقع حقه بازی چه میکرد ؟ یک شمشیر کاوش امانت داری بود ، یعنی انگشتر الماس شما را بچشم برهمزدن که آنرا چشم بندی میگویند میربود و بعد از امتحان در غفلت و کوری چشم مردم بصاحبش از جیب دیگری نشان میداد . اوضاع دنیا برای عقیب همینطور هاست ، خیمه شب بازی که جمال مبارک مثال آنرا زده اند چه بسیار مثلی مناسب این زمانه است . بقول مرحوم قائم :

روزگار است آن که عزت دهد که خوار دارد دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسازد بالجمله جناب قائم مقامی در تحریر بسیار سریع القلم بودند و همینکه کاغذ تمام میشد دیگر مراجعه بآن نمینمودند ، هر چه میگفتند یا مینوشتند فطری بود نه تصنعی و

ساختگی . آخرین دستخطشان که ببیننده رسید تاریخش ۲۷ آذرماه بود ، تا اینک متأسفانه در تاریخ ۱۴ دیماه تلگراف صعود آن روح پاک بعالم افلاک که پسر پاک گهرش جناب منوهر قائم مقامی مخابره فرموده رسید و آتش عسرت و اسف برجان و روان و روح و جسم این ناتوان را بگذاخت . طیب الله شراه و اسکنه فی جوار رحمته موله و روحی لثربته الفدا . چیزی که قدری روح را تسلی بخشید و سبب سکون و آرامش گردید ، صدور و نزول تلگراف منیع مبارک مولای خون و مهربان حضرت ولی مقدس امرالله جواهرالوجود و حقائق الغیب و الشهود لجدوه الفدا بود که صورتش

این است :

ترجمه تلگراف منیع مبارک راجع بصعود جناب قائم مقامی

از صعود مروج مخلص امرالله متأسفانه خدمات معتمدش شایان تقدیر برای ترقی روح او در ملکوت ابهی دعا میکنم مراتب همدردی مرا از این فقدان اسفناک به منتسبین ابلاغ نمائید ، مقتضی است محافل تذکر شایسته فی منعقد گردد .

امضای مبارک شوقی

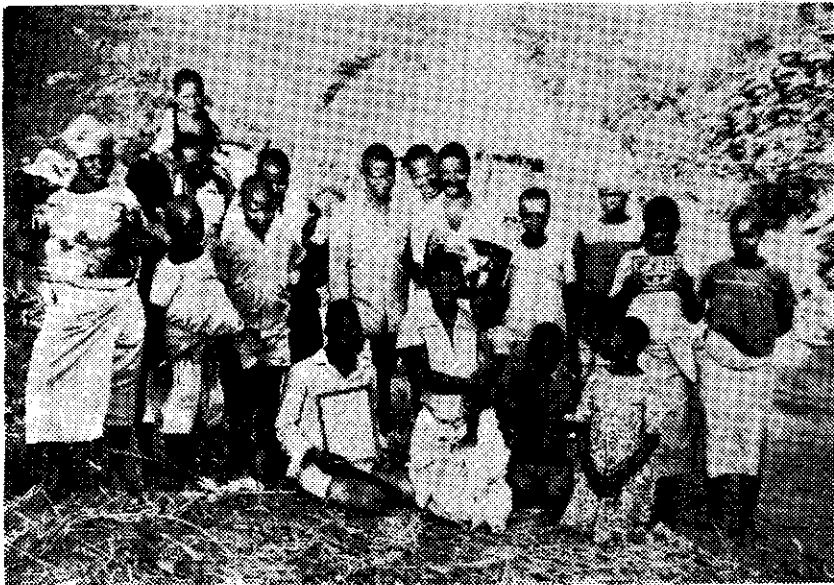
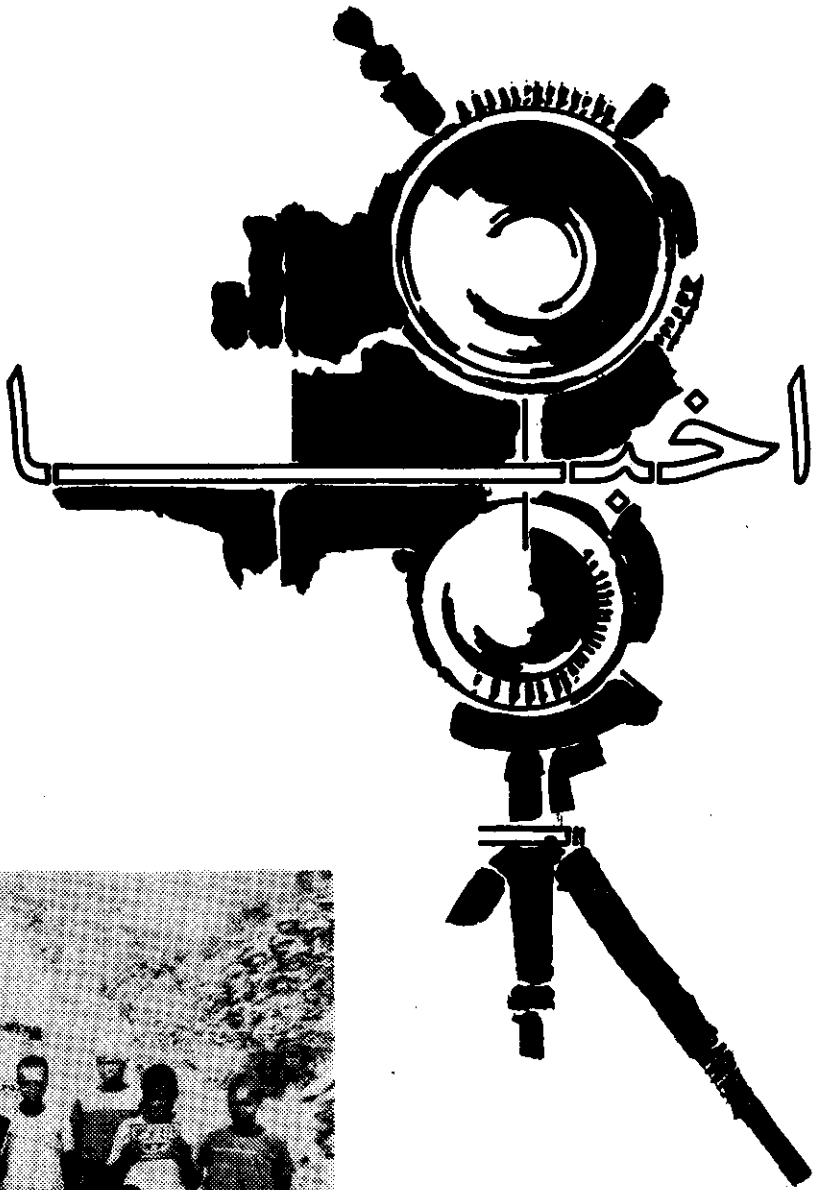
در نهایت عجله باحواس پریشان این ترجمه حیات نوشته شد . از قارئین التماس دعا دارد

دانی حسن نوش‌آبادی

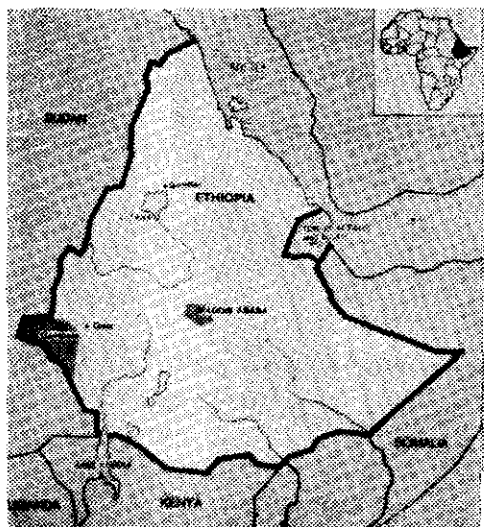
بتاریخ ۱۹ شهرالسلطان ۱۱۰

۱۷ بهمن ماه ۱۳۳۲

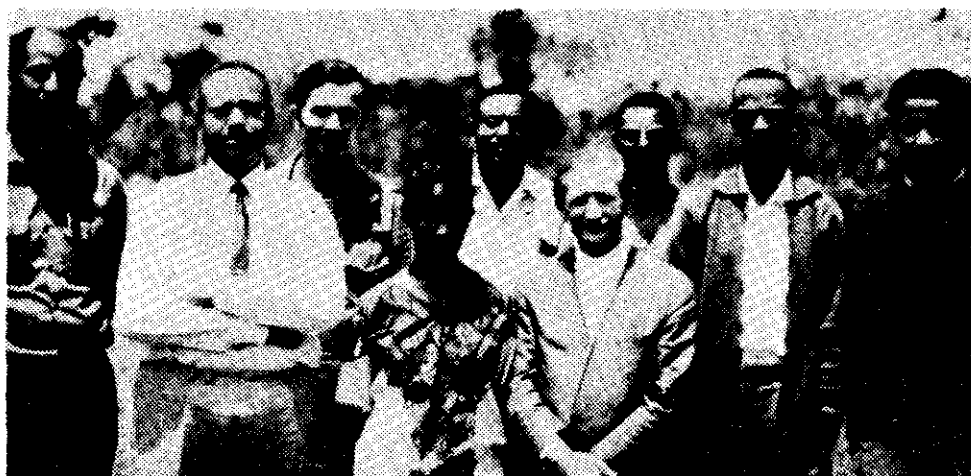
ارجمند و سحر



عده‌ای از احبب در یکی از دهکده‌های کشور کنیا



جناب دکتر هوشنگ عهدیه عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در افریقا
 با عده‌ای از احبای انجمنی در کنفرانسی که در شهر آسمارا منعقد
 گردید .



اعضای محفل ملی (مرکزی)
 بهائیان شمال شرق افریقا

..... از جمله اموری که محتاج اصلاحات
تامه کامله است ، طریق تعلم علوم و ترتیب
تحصیل معارف و فنون است . چه که از عدم
ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون
موجزه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطوّل
شده بقسمی که باید متعلمین مدت مدیده
از هان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که
تصور صرفست و بهیچوجه تحقق ندارد چه که
تعمق در اقوال و افکار است که اگر بدیده بصیرت
ملاحظه شود واضح و مشهور گردد که این
نکات بعد از وقوع نیز نیست

..... این مطلب بسیار محتاج به تفصیل
و محاکمه مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن
گردد که بعضی علوم که الیوم اهتمامی در آن
نه منتهای محسنات را داشته و هم چنین
واضح و مدلل شود که هیات ملت بهیچ وجه
محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده

از بیانات حضرت عبدالبها

نقل از رساله مدنیه

منبع نور و روشنائی ...

د کتر توکل عنقائسی

آئینه جلوه خدائسی
خورشید جلالت بهائسی
بگزیده ترا به خدائسی
شد شهره به دوره طلائسی
ای منبع نور و روشنائسی
چون تو بسر پراکبرائسی
جانسی که نباشدت فدائسی
هر سو علم جها نگشائسی

ای نوگل باغ کبریا ئسی
از شرق جمال تست طالع
آئی که خدا به فلك تو حید
از فیض قدم تست کایسن دور
چشم دور جهان به تست روشن
از روز نخست کس نیا مد
در روی زمین نبوده و نیست
بر پاست زیا بهاء الابهیسی

هستند در این جهاد اعظم
مردوزن و شیخ و شاب باهم

نگین سبز اقیانوس هند

پهروز فضلوی

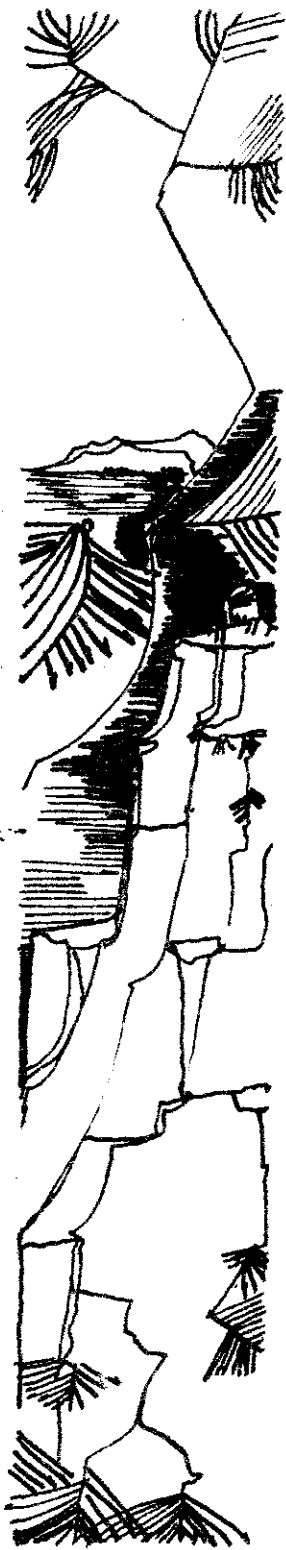
جزیره سیلان که یک پارچه گل و گیاه و جنگل است چون زمردی بر دامنه
آبی اقیانوس هند نشسته . در این بوستان گسترده بزرگ سیزده ملیون نفر از اقوام
تیره پوست ، سنهال ، تامیل ، مالزی و هند و وعده ای از اخلاف مهاجرین مسلمان
عرب زندگی میکنند . زبان رسمی کشور زبان سنهالی و زبان دوم که بسیار
معمول و متداول میباشد زبان انگلیسی است .

در سراسر جزیره پنج دانشگاه وجود دارد که اول ژانویه هر سال کلاسهای
خود را آغاز می کنند . دروس دانشگاه در اغلب رشته ها با انگلیسی تدریس
میشود و چون روش تدریس آنها مانند دانشگاههای انگلستان است مدارک
تحصیلی آنها در بسیاری کشورها بخصوص انگلستان معتبر است . حد متوسط
هزینه زندگی برای دانشجو حدود چهار هزار ریال و برای یک خانواده چهار
نفری کمتر از هشت هزار ریال در ماه است .

سیلان بیست و سه سال قبل بوسیله جناب دکتر لقمانی مهاجر عزیز و دلیر
هندی با شریعت نازنین حضرت بهاء الله آشنا شد و اکنون محفل ملی و پنجاه
ویک محفل روحانی محلی و تشکیلات مربوطه در این اقلیم مستقر گردیده است .

تشکیلات بهائی در دولت سیلان تسجیل شده و دیانت بهائیتی
بعنوان یکی از ادیان رسمی کشور میتواند در همه جا معرفی و تبلیغ گردد . در
حقیقت مردم سیلان که فقیر و رنج دیده ولی آرام و خوب و مهربانند همه مستعد
و منتظر شنیدن رنه ملکوتی هستند تا فوج فوج در ظل سرابرده اسم اعظم وارد
شوند . جامعه بهائی سیلان با همه جوانی و نوخاستگی با پشت سر گذاشتن
مشکلاتی که کهگاه با آنها مواجه بوده است اکنون بعنوان یک جامعه مستعد
و تازه نفس در آستانه پیروزی های بیشمار قرار گرفته است .

کلمبو پایتخت سیلان از سوم تا پنجم اوت گذشته شاهد برگزاری اولین
کنفرانس جوانان بهائی بود ، این کنفرانس با حضور بیست و هشت نفر از جوانان
بهائی ایران تشکیل شد . این کنفرانس که سه روز بطول انجامید در محیط



ساده و ظاهراً فقیرانه حظیره القدس ملی سیلان با روحانیت و صفا و جلال
 و درخشش خاصی برگزار شد . اخوت و برادری نژادها ، یکرنگی تمام رنگها
 و یگانگی و اتحاد کم نظیر اقوام مختلف در سالن کنفرانس بشدت جلوه میکرد .
 احباء از همه طبقات در این کنفرانس شرکت کرده بودند ، جوانان سفید
 پوست ایرانی و آمریکائی که منصوب به دو جامعه قدیمی و باتجربه بهائی در شرق
 و غرب عالمند در کنار احباء تیره پوست و بسیار عزیز سیلان که از ادیان بودائی
 هندو ، مسیحی و مسلمان به شریعت الهی اقبال نموده اند در تحت لوای پیا
 بهاء الابهی دور هم گرد آمده و در خصوص مسائل مهمه امری به بحث و مذاکره
 نشستند . در فواصل برنامه ها ترانه های خوش امری که بزیانهای فارسی



انگلیسی ، هندی ، سنهالی و تامیل خوانده میشد به شور و اشتعال شرکت کنندگان
 دامن میزد . روز چهارم اوت احباء در یک میتینگ عمومی که با حضور عده ای از
 مقامات مملکتی سیلان برگزار میشد شرکت نمودند و در این میتینگ بعضی از

سخنرانی ناطقین بهائی ، یکی از رجال مملکتی سیلان صحبت نمود و در طی سخنان خود از شریعت جهانی بهائی تجلیل نمود و آنرا بعنوان شریعتی که میتواند برای مردم سیلان ناملاً مفید واقع شود ستوده و بالاخره بعد از خاتمه کنفرانس روز پنجم اوت بیست و یک نفر از جوانان بهائی ایران همراه با ایک و شوز در فرودگاه کلمبویا احباء سیلان و هفت نفر از رفقای ایرانی خود که بعنوان مهاجر در سیرن باقی ماندند خدا حافظی کردند و با یک دنیا خاطره به وطن خود باز گشتند . مهاجرین ایرانی تازه وارد سیلان همراه با مهاجرین عزیز ایرانی و آمریکائی که از قبل در سیلان بودند بلافاصله در تحت قیادت و ارشاد محفل ملی مجاهدات پی گیر جدیدی را آغاز نمودند . بدون درنگ گروههای مختلف به شهرها و دهکده ها اعزام شدند و بفاصله یکماه بعد از کنفرانس امر الهی در مدارس ، معابد ، کلیساها ، گذرگاههای عمومی ، دهکده های جنگلی ، دراتوبوس ، قطار و یا مغازه ها ، در همه جا به عده زیادی ابلاغ گردید . با این همه آنچه که انجام شده در مقابل وظائف و مسئولیت هائی که در پیش است قطره ای بدریاراماند . هزارها نفر از احباء تازه تصدیق در شهرها و دهات احتیاج به تزئید معلومات و کسب معارف جدید دارند . کتابخانه های امری میبایستی در سراسر جزیره تاسیس گردند . حفاظت محلی ، مدافع و لجنات تابعه آنها بایستی در شهرها و دهکده ها ایجاد گردند . کتب بهائی باید هرچه زودتر و بیشتر بزبانهای بومی ترجمه و تکثیر گردند ، مبلغین بومی سیار جدیدی بایستی تعلیم داده شوند ، کلاسهای دروس اخلاق بایستی برای نونهالان بهائی هرچه بیشتر تاسیس گردند . مجلات و نشریات امری که وسیله ارتباط احباء با تشکیلاتند باید بوجود آمده و مداوماً انتشار یابند ، فتح دانشگاهها ، کالج ها ، مدارس و آموزشگاهها که محل تجمع عقول و افکار جوان و پرچوش است باید مورد توجه کامل و فوری قرار گیرد . اینها که گفته شد و صدها که ذکر نگردید همه اهدافی هستند که مهاجرین تازه نفس و پرچوش و خروش را بخود میطلبند . سیلان منتظر و چشم براه است . چشم براه مهاجرین خلاق ، سازنده و سازمان دهنده ای که از آنچه که هست یا نیست چیزهای بهتر و برتر بوجود آورند و آیا براستی وقت آن نرسیده که اخلاف همان شهیدان مظلوم مردانه قیام کنند و شراره های عشق و محبت الهی را در قلوب بکر سیزده ملیون مردم این جزیره سراسر سبز و زیبا برافروزند ؟

تصحیح

● شاعر گرامی جناب سید غلامرضا روحانسی
نویسنده مقاله (کلام منظوم در آیات الهیه)
مندرج در شماره ۷ و ۸ سال جاری آهنگ
بدیع یکی دو اشتباه تایپی و نکته تحریری را
متذکر شده اند که محض اطلاع خوانندگان
عزیز ذیلاً درج میشود .

۱ - صفحه ۱۶ ستون اول سطور ۱۷ و ۱۸
آیه کریمه (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ)
بر وزن عروضی چهار مرتبه (فاعلاتن) است که
اشتباهاً سه مرتبه ماضین شده .

۲ - صفحه ۱۷ ستون دوم سطور ۱۱ و ۱۲
(لوح سلمان) با اشتباه (لوح سلمانسی)
ماضین شده .

۳ - لوح مبارک مندرج در صفحه ۹ (سطو
۱۴ به بعد از حضرت بهاء الله جل ثنائیه
میباشد و چنانکه از ظاهر آن پیدا است
مربوط به سبک و روش نگارش نیست بلکه مربوط
است باینکه نگارش دوستان الهی (سبب
اختلاف واقع نشود و محل ایراد قوم نگردد) .



فهرست نوجوانان

صفحه

۵۰

۱- قیمت روحانی

۵۲

(کمال)

۲- ایام درگذراست

۵۳

۳- آثار مبارکه در خضوع و خشوع

۵۵

۴- چند داستان کوتاه (برگزیده از کتاب بدایع الآثار و خاطرات حبیب)

۵۹

(فروع ارباب)

۵- در کلمبیا چه دیدم

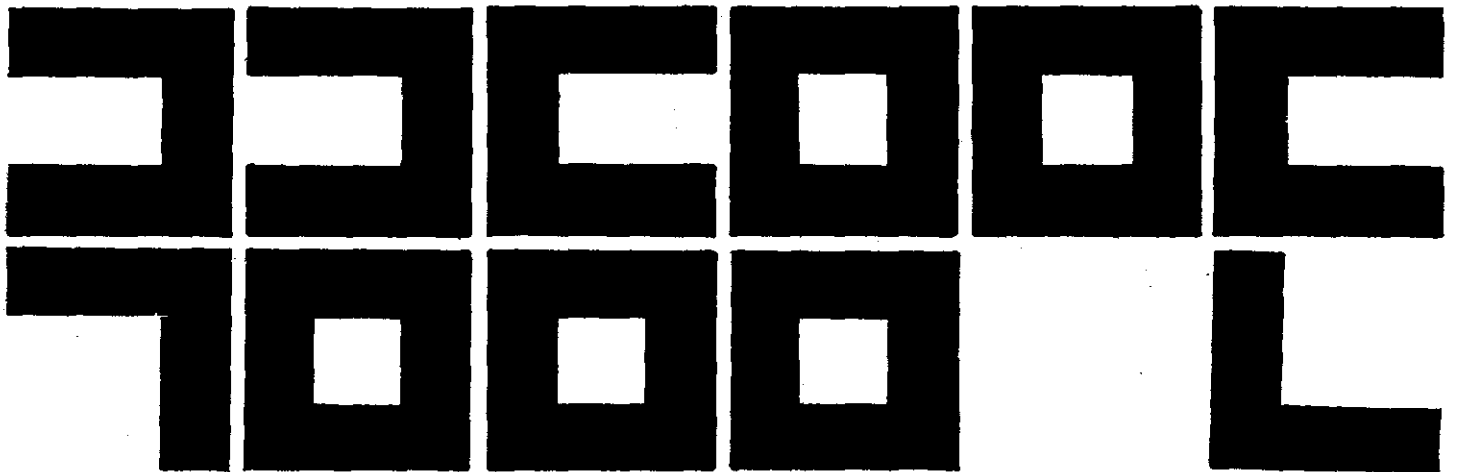
۶- هاجروا اوطانکم

(نامه احمد جانبان ۶۱)

۷- داستانی از کنسرت

سیلز و کرافت ۶۴

فهرست نوجوانان



حضرت عبدالباہا میفرماید : قوله الاعلی :

ای یاران الہی وقت آنست کہ با جمیع عل نہایت مہربانی ہفت
نمائید و منظر رحمت حضرت احدیت شوید ، جان عالم گردید و روح
حیات در ہیکل بنی آدم .

حضرت بہا، اللہ میفرماید قوله عزبیانہ :

اصل مذہب کہ از سما، امر الہی نازل شدہ مقصود اتحاد و اتفاق
خلق بودہ .

انشاء الله برق شوق در بدن عالم بمثابه رگ شریان بحرکت آید
و جمیع از آن حرکت که سبب و علت احداث حرارت است ،
بحرارت محبت الله فائز شوند تا جمیع متحداً با حق الله ناظر و مجتهدش
قائم گردند و خدمت حق امری است که سبب اصلاح عالم است
نه نزاع و جدال . انتهى

« امر و خلق جلد سوم صفحه ۲۰۷ »

ایام درگذر است

است و حرکت خیل الهی بیدرنگ باید سبقت
و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت " ، تا کسی
بهر کوران شعله ای خواهی نمود ، تا بچند
مشت برستند ان خواهی کوبید تا چند درمضی
عمر گذران خواهی گریست و تا چه زمان فکر از
دنیا فارغ نخواهی کرد ، برخیز ، برخیز ،
تا به چشم سر بینی آنچه جز در کتاب ندیده ای
حرکت نما تا حکمت ریخته شدن خون هزاران
شهید را دریابی .

" عمرها چون برق میگذرد و فرقا بریستر
تراب مقر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و
امور از شصت " . همتی ، غیرتی ، جنبشی
" انوار تا " نید رب غفور جمیع اقالیم و جود را
احاطه کرده و جنود ملا " اعلی باعانت احبباء
و نصرت اصفیاء هجوم نموده " تا فرصت باقی
است قیام کن ، قیام عاشقانه ، اهل دنیا
چشم امید بسوی تو دوخته و آرزوی آن دارند
که از خوان نعمت الهی مرزوقشان کنی . فیض
الهی بر شما ارزانی گشته چنانچه بخلعت
ایمان و رما " عرفان مزین گشته اید از خمر باقی
الهی سرمست شده اید حال وقت جنبش است
" یا احبباء البهائ " یوم یوم شماست و وقت وقت
شما آنچه الیوم لازم و واجب و مغناطیس تا " نید
الهی است : قیام جم غفیری از مؤمنین و مؤمنات
از شیخ و شاب ، غنی و فقیر ، امی و ادیب و
سیاه و سفید بر نصرت دین مبین است " . آیا

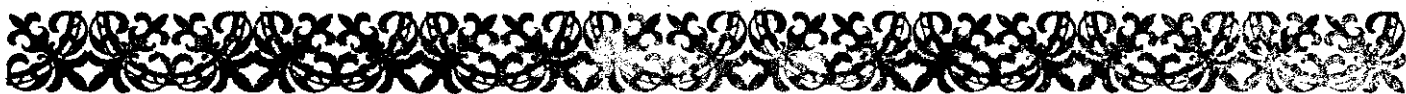
" ایام درگذر است ، تا وقت باقی
جهدی باید که بآنچه شایسته و سزاوار این
قرن افخم اعزاز منع مشعشع الهی است موفق
گردیم " . چه مشکل است در بادیه امر تصور
اینکه اگر حرکت کنیم چه خواهد شد ، و چه
آسان است زمانی که حرکت کردیم دیدار جنود
ملا " اعلی به چشم سر که بیاری ما شتافته اند .
سالها آرزوی آن داشتم که لایق خدمت
کردم و توفیق هجرت دست دهد ، و اکنون
افسوس آن میخورم که چرا زودتر دامن همت
بر کمر نردم . افسوس و صد هزار افسوس که
گذشته باز نمیکرد و اوقات رفته تکرار
نخواهد شد .

حال هشدار بتو . . بتو دوست من
بتو عزیز دل و جان که صبحگاهان بادلسی زار
بدرگاه حضرت بی نیاز ناله میکنی که : " ای -
پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم
از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده
دلایلانیم عزتی بخش " . و اکنون که ید غیبی
از آستین موهبت بدرآمده ، موج بحر غنا
اوج گرفته و طبیب حاذق معجون عزت از
بحور حقیقت خویش مهیا نموده و زمانیکه
" جنود ملا " اعلی در اوج علا صف بسته و مهیا
و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که
بمحضر جولان نصرت نمایند و تا " نید کنند " خموش
نشستن تاکی و فکر کردن تا چند ، " وقت تنگ

سزاوار است اکنون که خود از بحر الطاف
 جمال بی مثال محبوب الهی سیراب گشته اید
 دیگران در جهل خویش باقی گذارید؟
 برخیزید و از زاویه جنون بدر آئید، ایام گوشه
 نشینی و سکون و آسودگی گذشته، در این
 میدان وسیع قدم گذارید و مباشرت به عمل
 نمائید، برخیزید، برخیزید و به پرهای محبت
 رحمان پرواز نمائید که شاید بقرب معنوی فائز

گردید". برخیزید و به یاری ما بشتابید، آتش
 فقر و نفاق، پستی و نائت، جهل و کفر
 دامن همگان را نرفته. "بگرئید و بنالید و
 بشتابید تا آبی بر این آتش پرشعله بریزید بلکه
 بهمت شما این نائره جهان سوز خاموش گردد"
 بامید آنکه بدید اریک یک شما در نقاط
 مهاجرتی نائل گردیم

کمال



انکار و سبک گزینی در خجسته و خجسته

حضرت بهاء الله می فرمایند، قوله الاعلی :

● اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان
 الهی آن خضوع فی الحقیقه به حق راجع چه
 که ناظر به ایمان اوست البته در این صورت
 اگر نفسی مقابل مثل او حرکت نماید و یا
 استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلم
 عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر
 عمل نفس مقابل بخود او راجع است، همچنین
 اگر نفسی استکبار نماید آن استکبار به حق
 راجع است نعوذ بالله من ذلك یا اولی الالباء.
 و نیز میفرمایند: قوله الاعلی .
 "بنی انسان عزیز است چه که در کل آیت حق
 موجود لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی
 دیدن خطائی است کبیر."

● همچنین حضرت عبدالبهاء میفرمایند
قوله الجمیل : " الیوم هر خاضع که بهیچ وجه
رائحه وجود در او نیست و به بندگی جمیع
دوستان قائم رویش چون مه تابان درخشنده
و هدایت بخشنده " .

● و نیز میفرمایند قوله الجلیل :
" هر نفسی از برای خویش وجودی بیند و خیال
تمیز و تفردی ، آن از آثار نفاق است و علامت
نفاق ، باید شئون خود را فراموش کرده و در مقام
فنای محض ، آمد و الا ملاحظه وجود عاقبت سبب
شرک گردد و بادی کفر محض ، خضوع و خشوع
و محو و فنا و اطاعت و انقیاد محبوب " .
و نیز میفرمایند ، قوله الجلیل :
" آنکه که از خود راضی است مظهر شیطان
است و آنکه راضی نیست مظهر رحمن ، خود پرست
ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در
صدد اکمال خویش برمی آید و ترقی میکند ، اگر
کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند
بلکه در صدد دیدن نقص خود باشد . . . انتہی

چند داستان کوتاه

تفسیر حدیث || || حضرت عبد البہا فرمودند کہ : جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبہ بالرود وارد منزل میرزا محمد تقی مجتہد مشہور شدند ، در حالیکہ چہار نفر از تلامذہ معتمد مجتہد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند ، و مجتہد این حدیث را از تلامذہ قریب الاجتہاد خود میپرسد ، کہ میفرماید : الفاطمہ خیر النساء العالمین الاموالد المریم . یعنی حضرت فاطمہ مهمترین زنان دنیا است مگر آنکہ را کہ مریم تولید نمود و حال آنکہ مریم دختری را تولید ننمودہ کہ در این حدیث او را مستثنا میفرماید . ہر یک در جواب تفسیری نمود و توجیہی کرد ولی میرزا محمد تقی مجتہد هیچیک را قبول ننمود . در آن میان جمال مبارک فرمودند : این تعلیق بامر محال است یعنی جز آنکہ از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمہ از ہمہ زنان دنیا مہمتر است و چون مریم دختری نہ داشت پسر مثل فاطمہ محال است مجتہد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند ، بتلامذہ خود گفت کہ من متوقع نبودم کہ جوانی با کلاہ معنی حدیث را چنان بیان نماید کہ شما نفوس قریب الاجتہاد باعامامہ و لیاسر علم ہی ہاں نبردہ باشید .

از کتاب بدایع الآثار جلد دوم از صفحات ۳۳۹ - ۴۰

تشریف شاهزاده ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* حکایت از ایام بغداد و اقتدار جمال ابهسی و قیام بر اعلا* کلمه الله میفرمودند . از جمله ذکر کیوان میرزا فرمودند که خواست بواسطه* میرزا محیط در کمال خفا نصف شب بحضور مبارک مشرف شود چون ایسن استدعای شاهزاده از روی تفتن بود نه تبصر و تدین ، لهذا جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن اینست :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا ورنه جان و دل داری همبیا و همبیار
 رسم ره اینست اگر وصل بهاداری طلب ورنه باشی مرد این رهد و رشوز حمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب والا فلا . میرزا محیط این بیان مبارک را بعینه برای او حکایت کرد ، چنان خائف شد که جرئت تشریف ننمود

از اول امر استغنا و استقلال جمال مبارک جمیع را حیران نمود روز بروز آیات و تعالیم مبارک اعناق را خاضع کرد و انوار شمس حقیقت آفاق را منور و لامع نمود تا آنکه علم امرالله مرتفع شد و نزد دول و ملل عالم مسلم که این طایفه هیچ نیت و قصدی جز صلح و سلام اهل عالم ندارند و بهیچوجه مداخله در امور سیاسی و فساد نخواهند . از کتاب بدایع الآثار جلد ثانی از صفحات ۳۳۵ - ۳۳۶

راپرت متصرف عکا ● هیکل مبارک حضرت عبدالبها* در مسافرخانه عکا فرمودند : سفیر عثمانسی از امریکا بمتصرف عکا نوشته بود که درباره* حضرات تحقیقی نموده راپرتی بدهد متصرف جواب داده بود ، اینها (یعنی بهائیان) ابداء* در امور سیاسی دخالتی ندارند و روایات درباره* ایشان متباین است ، اما حقیقت حال مجهو است ، ولی آنچه واضح است این است ، اینها بعد از فلانی (یعنی حضرت عبدالبها*) از بین میروند .

من از مطالبش خوشم آمد ولی این مطلب را بی ربط نوشته و اشتباه کرده امراللهی مربوط بوجود من نیست . حاجی میرزا آقاسی هم همین مطلب را در - ظهور حضرت اعلی میگفت ، که اگر این را بکشیم و از بین ببریم این ضوضا از بین میروند . درباره جمال قدم هم میگفتند که اگر از ایران بیرون کنیم نفی و سرگون کنیم از میان میروند . نمیدانند آنچه را که می کنند بنفع امرالله است و سبب عزت امرالله ، ما که در دست آنها هستیم ، اسیر آنها هستیم هرچه میخواهند بکنند حرفی نداریم .

(از کتاب خاطرات حبیب صفحه ۳۸)

عرب لختی سیاه ● هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در مسافرخانه عکا فرمودند ، یکروز دریغدار بود دوسه نفر از احباب به شکار رفتیم ، یک عرب برهنه سیاه سوخته سوار شتر بود جلو آمد . یکی از رفقا میخواست بطور شوخی او را با تفنگ بترساند ، دیگری با دست اشاره کرد و نگذاشت . نان خواست دادیم ، توتون و چپق میخواست دادیم چماق خواست دادیم قهوه خواست نداشتیم ، بالاخره راضی رفت . همان شخصی که با دست اشاره کرد و مانع از ترسانیدنش شد میگفت این عرب لختی را باین هیکل لاغر و اندام باریک و سیاهش نگاه نکنید صاحب عشیره بزرگی است و سواران زیادی دارد اگر کسی باو معترض شود فوراً جیفی کشید و نعره بلند میکند ، فریادی زده غوغائی برپا میکند ، سواران بکمکش شتافته پیاده ها از عقب میرسند و انتقام میکشند . حال ما هم حال آن سیاه بیابانی است .
 «اهرا» ما لخت و عربان و بی ناصر و معین و بیگه و تشها ولی در باطن جنود ملا .
 اعلی ناصر است ، هر وقت ما را در معرض تعرض بینند فوراً بیاری و مددکاری میشتابند .
 از کتاب خاطرات حبیب - صفحه ۹۹

طوطی مسافرخانه

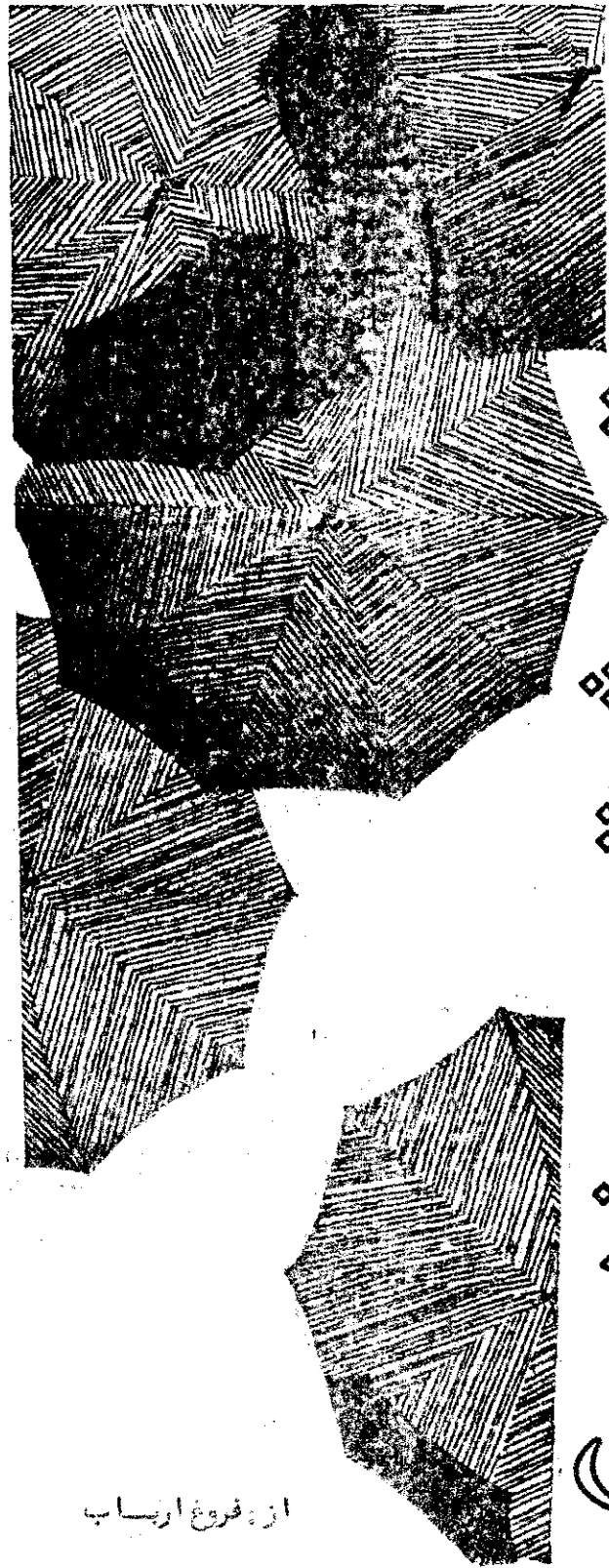
● جلوی سرسرای مسافرخانه یک بشکه پیت حلیمی شیرداری گذاشته بودند که احباب دست و رو میشستند و وضو می گرفتند . روی پیت حلیمی قفسر بسک طوطی آویزان بود که مسافرین از هندوستان همراه آورده بودند ، این طوطی یکمال فصاحت میگفت " الله ابهی " گاهی میگفت ، ده بگو ، ده بگر ، یا سرالله هر وقت حضرت عبدالبهاء بمسافرخانه تشریف میآوردند بصدای بلند فریاد میزد " الله ابهی " ، حضرت عبدالبهاء تبسم می فرمودند و جواب میدادند " الله ابهی " .
 از کتاب خاطرات حبیب جلد دوم

جناب حبیب الله مؤید که سالهای متعددی از حیات خویش را در جوارمولای عزیز حضرت عبدالبهاء گذرانده اند و نیز مورد عنایت حضرت ولی محبوب امرالله بوده اند ، خاطرات خدمات و ایام تشریف خویش را در ضمن دو جلد کتاب پرشسته تحریر آورده اند که بنام " خاطرات حبیب " ، موسوم است . داستان کوتاه زیر از جلد دوم این خاطرات نقد میشود ●

آقا ابوالقاسم یزدی

در باغ رضوان که سر چمنش مانند جزیره‌ئی است محل جلوس مبارک کسه
عرشش بر آب قرار گرفته ، یعنی پایه نیمکتها روی آب است ، باغچه بندی
و گل کاری زیبایی دارد که انسان از تماشا سیر نمیشود . چه گل‌های رنگارنگی،
چه سبزه‌یی چه عطر بنفشه و نارنجی که انسان را مست و مخمور مینمایند
گل و ریحان و سنبل و ضیمران در آنجا جمع بود . باغبان این باغ موسوم به آقا
ابوالقاسم یزدی است که هم باغبان است و هم سرایدار . چون باغ دراز عکاس
و وسط بیابان است ، اغلب عربهای وحشی می آیند گلها را کنده ، میوه هارا
می برند و خسارت وارد میسازند . چون آقا ابوالقاسم هم ماءمور به محبت ومدارا
است لذا نمی تواند مانع از ورود آنها بشود ، گاهی ماءخود به حیا میشوند و
نیرنگ بخرج می داد ، مثلاً " اگر میرفت بشهر که تهیه آذوقه نماید در مراجعت
به دوست و آشنائی بر میخورد که آنها میل به آمدن باغ بود و آقا ابوالقاسم هم
سریف و سنگول بود و از پذیرائی او بی میل نبود ، وقتی که دم در باغ میرسید
فریاد میزد ، آهای شکرالله ، شکرالله ، بیاد را واکن او هم بلافاصله می آمد و
در را باز مینمود . معنی این رمز این بود که یعنی شکر خدا کسی جور مزاحم
مانیست در را باز کن ، و اگر کسی بود که واقعا زیان کار و مزاحم شعار بود از
پشت در صدا می زد " آهای حسن ، آهای حسن " ، یعنی هستند ، در را باز
نکن . او هم هر قدر در را می زد و دق الباب میکرد و فریاد میکشید از توی باغ
از نفس کسی سروصدا بلند نمی شد ، بالاخره او هم که مزاحم بود ماءیوس شده
میرفت تا خود آقا ابوالقاسم بیک رمز و اشاره‌ای در را باز میکرد و وارد میشد
خلاصه باین نیرنگ و تدبیر میوه های باغ و مرکباتش ، همچنین گل و سبزه اش را
از دستبرد اشخاص بیگانه حفظ میکرد و برای پذیرائی احبا^۱ الله و زائرین جانش
را هم مضایقه نمیکرد ، همه را در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی میکرد ، طباق^{های}
گل و میوه بود که نثار میکرد ، میگفت و می خندید و خدمت میکرد ، احبا هم هر
قدر ممکن بود می خوردند مابقی را هم بعنوان تبرک همراه میبردند .

در گل‌سپهر چینه در یک دور



از فرغ اریاب

در کلبیا عشق دیدم و انقطاع و فنا . عشقی
که بفرموده جمال الهی خون نارش برافروخت
خرمن عقل بسوخت و سالک را از خود بیخود
ساخت . چنانکه جوانانی چند در آن مدن و
دیار چندان گرفتار عشقند که جز اراده معشوق
چیزی نبینند و جز دستورات محبوب کلمه ای
نشنوند . از دنیا و مافیها گذشته اند و از لذت
دنوی رسته ، چنان وارسته و منقطع اند که
بیک جزئی پوششی قانع و به چند لقمه ای نان
راضی . با پای پیاده قدم در جنگها و دشتها
می نهند و با بومیان پاکدل که از مظاهر تمدن
محروم اند در مخور و محشور میشوند و ندای حق
را بسمع منتظرین موعود الهی می رسانند . این
عشاق جمال محبوب که در بحر عشق الهی
مستغرقند آنچنان در مقام ایمان و ایقانند که
فنا می محض مشاهده میشوند . در می راحت و
آسایش نخواهند بل آرزوی فدا در ره جانان
دارند آنان بیان مبارک مولای محبوب در رساله
هفت وادی را بخوبی درک کرده اند ، که میفرماید
" مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخند سری
که در راه محبتش بخاک افتد ، پس ای دوست
از نفسیگانه شوتا به یگانه بی بری و از خاکدان
فانی بگذرتا در آشیان الهی جای گیری
نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه
عشق شوی " . باری این گروه عشاق چون
شنیدند جوانی از میان ایشان هنگام مسافرت
برای تشکیل محفل صعود نموده ، همگسی
بهر او شادبها کردند و از برای خویش غمها
خوردند که چرا از چنین موهبتی محروم بوده اند
باری مشاهده شد که درون جوان از مناطق
شمالی که در دانشگاه تعلیم می دیدند چو
ندای الهی را شنیدند ترك تحصیل نمود برای
کمک به احبای کلبیا عزم سفر کرده اند و پسر

از طی مسافتی و ورود راز بدستور محفل کلمبیا باتفاق جوانان بهائی این دیار به روستا^{ها} رفته جوانانی را که بشرف ایمان مشرف میگشتند با خود بشهر می آوردند و در خانه یکی از اعضاء محفل بآنها اصول دیانت بهائی تعلیم داده میشد سپس جملگی به چند گروه تقسیم و بنا بر دستورات محفل مقدس اول هر هفته هر گروه سه نفری بسوی دیاری حرکت میکردند گروهی برای تبلیغ و گروهی برای تعلیم مبلغین این گروهها حامل بستههایی بسیار کوچک و سبک بودند که شامل مثال مبارک حضرت مولی الوری و جزواتی چند از تعالیم مبارکه که اخیراً بزبان اسپانیولی تهیه شده و چند وسیله کوچک شخصی بود .

سفر این فاتحین قلوب و مربیان تا آخر هفته بطول می انجامید ، آخر هفته با قلبی سرشار از رضایت و خشنودی با اسامی تعدادی تابل توجه از مبلغین باز میگرددند و در روزی مرکز بهائی با استراحت می پرداختند و گزارشی حاکی از فتوحات روحانی خویش به اعضاء محفل می دادند و در جلسات مشورتی که بمنظور طرح نقشه اهداف هفته دیگر تشکیل میشد شرکت میکردند .

محفل ملی کلمبیا چند مرکز تبلیغ در نقاط مختلفه این کشور بوجود آورده که مرکز بهائیس نامیده میشود . مرکز بهائی هم خانه ای است شبیه بخانه دهقانان ، جوانان وارسته و خدوم بر حصیری روی زمین می خوابند و باغذای ناچیزی سد جوع میکنند . چون اینجا از ثروت دنیوی نشانه ای نیست . نه قصری مشاهده میشود و نه خانه مجللی ، نه فرش هست و نه چلچراغی مرکز بهائی در نهایت سادگی است ، فقط محلی است برای اجتماع احباء هرناحیه . بومیان پاکدل که از نژاد سیاه و سرخ اند اغلب به این مراکز مراجعه میکنند و از این آئین اعظم کسب اطلاع مینمایند و هر روز تعداد مقلبین امرالهی

افزوده میشود ، آنقدر که تعلیم آنان با وجود بودن عدای از بهائیان منقطع و فداکار بسیار مشکل بنظر میرسد ، اگرچه آنها شب و روز میگو آرام و قرار ندارند ، منتظرین را به وادی عشق و وصال می کشانند ، ولی آیا این عده معدود از عهد این ماء موریت خطیر برمی آیند و بسا وجود این همه گروه مبلغین تعلیم آنها میسر و ممکن است ؟ مسلماً نه ، این امر بسیار مشکل بنظر میرسد . جوانان کلمبیا دست رجا بسوی ما دراز کرده اند و از راه دور نماند میکنند که ای جوانانی که در مهد امرالله ساکنید تاریخ شهدای امر و اقیال احبای اولیه را از منظر بگذرانید و ببیندیشید که اگر جانبازی و فداکاری آن دلباختگان روی محبوب نبود چنین فتوحاتی میسر میشد ؟ حال تاریخ تجدید شده ، بشتابید بشتابید ، منقطع از امور دنیوی بسوی این دیار حرکت کنید و این تشنگان کاه و سراقان را سیراب نمائید . بکوشید تا این سرگشتگان وادی عشق را بسوی محبوب راه نمائید از دنیای فانی درگذرید و به اسباب زرد و سرخ ناهری دل میندید . برای نجات اهل عالم قدم بردارید و رضای الهی را بر هر چیز ترجیح دهید . این بیان مبارک احلای جمال اقدس ابهی را که در رساله هفت وادی فرموده اند بخاطر بسپارید : " ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه مکن و سرمایه عمر گرانیه را باشتغال دنیای فانیه از دست مده از عالم قدسی به تراب دل میند و اهمل بساط انسی وطن خاکی میسند " .

آری آن جوانان از خود گذشته چشم امید به جوانان ما دارند و در انتظار کمک هستند . باشد که یا خواندن این سطور گروهی چند عزم آن دیار کنند ، به یاری خواهران و برادران خویش بر خیزند و در جلب رضای محبوب عالمیان بحد امکان بکوشند .

هنوز از پرواز هواپیمائی که ما را از زادگاهمان
 به سرزمین دوردست افریقا می برد ساعتی
 نگذشته بود ، که شروع یا بلاغ کلمه کردیم ، پس
 از تشرف بارض مقصود و زیارت اعتبار مقدسه و
 دعا برای طلب موفقیت و تائید عازم کنیا که
 در شرق افریقا واقع است شدیم . درین راه
 مسافریں راجع به امر صحبت میکردیم و در ضمن
 گاهی از شیشه های هواپیما بیاین نگاه میکردیم
 و از یکدیگر می پرسیدیم ، دیدگهائی که سفیدها
 را توی آن می جوشانند ، کجا هستند و ما بکجا
 میرویم ؟ در آنجا چه خبر است ؟ آدمها چگونه
 و سرنوشت ما چگونه خواهد بود و چه حوادثی
 انتظار ما را میکشد ؟ بالاخره ساعت هفت صبح
 روز بیست و هشت مرداد پنجاه و یک به فرودگاه
 نایروبی وارد و با استقبال گرم احبائی که
 به پیشواز آمده بودند ، روبرو شدیم .

تا چند روز خیال میکردیم که خواب می بینیم
 از دوستان می پرسیدم اینجا همان افریقای
 است که ما از آن هیولائی وحشتناک در ذهن
 خود ساخته بودیم ؟ باری زیبایی نایروبی
 پایتخت کنیا بقدری ما را متعجب ساخته بود
 که دائم در خیابانها به ماضو و ساختمانها نگاه
 میکردیم و از فرط تعجب و حیرت سرمان گیج
 میرفت .

از همان ساعتی که مستقر شدیم ، در خیابا
 نایروبی براه افتادیم و با مردم که اکثراً انگلیسی
 صحبت میکردند در باره امر گفتگو می داشتیم .
 بقدری این آزادی بیان و عقیده ما را تحت تاثیر
 قرار داده بود که خواب و خوراک را فراموش کرده
 بودیم و از فردای روز ورود به کنیا به همراه احبای
 بومی ، رفتن به نقاط تبلیغی را در سر لوحه
 کارهای خود قرار دادیم و در مسیر اتوبوس به
 همه جزوات تبلیغی داده و تمام طول راه را نیز

و خواب جزوات
 او و حجاب از

نامه: احمد جانباز

در باره امر گفتگو میکردیم . در همان ایام در کنفرانسی که در شمال کنیا تشکیل شد ، شرکت کردیم ، در آنجا از دیدار جوانان عزیز بهائی سایر کشورها روح تازه ای در ما دمیده شد ، پس از خاتمه کنفرانس بنده و تعدادی از دوستان پس از پانزده روز اقامت در کنیا به امر هیئت مشاورین قاره ای به تانزانیا که در افریقای شرقی واقع است ، عزیمت کردیم . در تانزانیا پس از ملاقات احباب دستور محفل مقدس ملی که برای هر یک از ما نقطه ای را در نظر گرفته بودند بنده به قسمت شمالی شهر دارالسلام که بیست مایل تا مرکز شهر فاصله دارد ، رفتم و از همان ابتدا در پانزده نقطه که هر کدام بین سه تا پنج هزار نفر جمعیت داشتند ، شروع به ابلاغ کلمه نمودم . این ناحیه ساحلی پوشیده از جنگلهای سرسبز است . کلبه هایی که مردم در آن زندگی میکنند بسیار جالب و خنک میباشد و با وسائل ابتدائی تهیه میشود . در این ناحیه کارخانه های سیمان ، کنسرو سازی و دانشکده منابع دریائی و صید ماهی وجود دارد که کارکنان ، دانشجویان ، استادان و وابستگان هر یک در اطراف آن زندگی میکنند و اقوام مختلف از غرب و شرقی در اینجا دیده میشوند ، اکنون که این نامه را مینویسم تقریباً هشت ماه از اقامت در این ناحیه میگذرد و در این مدت هشت محفل روحانی تشکیل و در نتیجه اهداف این قسمت تمام شده است . در اثر زندگی با بومیان اینجا ، انس و الفت عجیبی بینمان بوجود آمده . از خدا خواهان نام امکانات زندگی را در اینجا فراهم کنند چون ترك این عزیزان برایم خیلی مشکلی است ، گوئی مشیت الهی هم برماندم قرار گرفته چون امکانات کار و اقامت دائم کم کم فراهم میشود .

تا قبل از آمدن بافریقا گاهی از خود می پرسیدم راستی تا ئید یعنی چه ؟ و چگونه است ؟ اما حالا میفهمم . در این جا افرادی بنور ایمان مشرف میشوند که از نظر سواد و معلومات ظاهری شاید خیلی از ما بالاتر باشند اما همانطور که در آثار مبارکه نیز نویسد داده شده ، همینکه ما شروع به صحبت میکنیم کلمات چنان پخته ، بجا و موثر میشوند که تا اعماق دل مستمعین نفوذ میکنند و بعد از مدت بسیار کوتاهی در اثر تائید جمال مبارک که بندگان ناچیزی چون ما را وسیله قرار میدهند ، افراد مهمی وارد جامعه امر میشوند ، واقعا در نظر بگیرید چه چیز دیگر جز تائیدات جمال مبارک میتواند چنین ثمراتی ببار آورد ؟

حقیقتا يك يك احبای ایران بخصوص جوانان جواهری هستند و در هر جای دنیا که مهاجر یا مهاجرانی وجود دارند ، احبای ایران نیز حتما هستند . واقعا وقتی پسای صحبتشان می نشینیم ، می بینیم با تمام محرومیت ها ، با تمام احیانا دریدریها چه زندگی پرشکوه و سعادت مندانه ای دارند ، هر دقیقه از این زندگی برای کسانی که به ارزش آن پی ببرند بیشترین ارزشها را دارد . اگر بخواهم از خاطرات و شیرینی های دوران کوتاه مهاجرتم بگویم ، مثنوی هفتاد من گاغذ میشود . فقط از خدا میخواهم تا آن زمان که نفسی برمیآید ، قدرت و توانائی بدهد تا امر مبارکش را بگوش خاص و عام برسانم . واقعا هیچ لذتی با لذت تبلیغ برابری نمیکند . داشتن يك هدف مشخص و مقصدی که منجر به سعادت دنیوی و اخروی گردد طریق صوابی است که رضای الهی را موجب میگردد و این امر آرزوی هرانسان روشن رانی است . لذت زندگی در این گوشه دنیا را نمیتوان

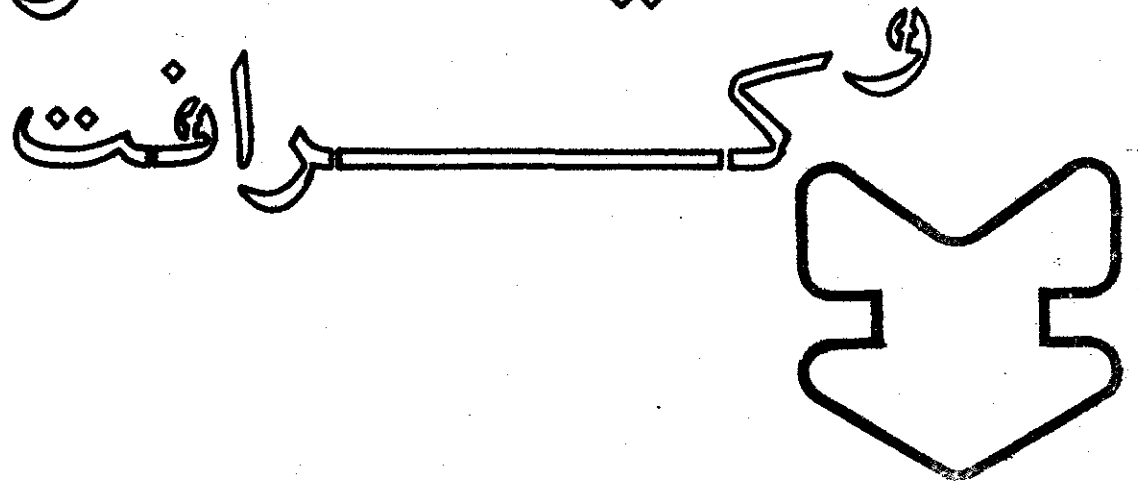
بازگو کنیم . احساس و عواطف پرشکوه ، پاکسی
 صفا ، راستی ، درستی ، خوش نیتی ، خوش قلبی
 محبت ، دوستی ، مهمان نوازی و بسیاری دیگر
 از کمالات برجسته ، انسانی این افراد را قادر به
 بیان نیستیم ، مگر خود بیایید و از نزدیک ببینید
 سطح فکر مردم بالاست ، مثلاً " وقتی صحبت
 از وحدت عالم انسانی میشود ، اهمیت و لزوم
 آنرا درک میکنند و وقتی طریق رسیدن بدان را در
 امر مبارک می یابند ، عاشقانه قبول و در راه آن
 جانفشانی میکنند . قبل از مهاجرت با فریقا
 هیچوقت تصور نمیکردم که روزی بتوانم در جامعه
 امر مصدر خدمتی گردم و بنحوی موثر واقع شوم
 واقعا " حالا وقتی می بینم بدین حد کوششهای
 ما بتا "ئید الهی موید میشود لذت می برده و خدا
 را شکر میگویم که این سعادت را نصیب کرده است .
 ما جوانان بهائی در هر کجا که هستیم اگر به
 مسئولیت خطیر خود در قبال امر پی ببریم
 میتوانیم هزاران هزار انسان را با تابانیدن
 نور ایمان به قلبهایشان خوشبخت و سعادت مند
 سازیم . بدون اغراق فکر میکنم اگر میلیونها
 دلار پول میداشتم و یا کاخهای با عظمت پر جواهر
 و جلال از آن من بود ، اینقدر احساس خوشبختی
 نمیکردم که حالا میکنم . معتقدم ما جوانان
 بهائی هستیم که باید وسیله ای شده و امر
 مبارک را به اقصی نقاط عالم برسانیم و تنها راه
 نجات بشریت از انهدام و فلاکت را بهمگان
 عرضه داریم . نمیدانید چقدر فرح بخش
 است وقتی که در این جا دور هم جمع شده و با
 کمال صفا سرودهای محلی میخوانیم . من خیلی
 زرنگ و باهوش نیستم اما در مدت کوتاهی زبان
 محلی اینجا را که زبان سواهیلی است یاد
 گرفتم . پشتکار و استقامتی یافته ام که قبلاً
 اصلاً در خود سراغ نداشتم . آیا اینها

چیز دیگری جز شمول تا "ئیدات جمال مبارک
 میتواند باشد ؟

جهت اطلاع دوستان عرض میکنم اولاً " اگر
 در دل خود حتی يك درصد تمایل به مهاجرت
 احساس میکنید ، بهیچوجه معطل نشوید و از هیچ
 چیز نهراسید ، با ایمان و ایقان و اتکا " بحسب
 و جمال مبارک اقدام کنید ، همه چیز درست
 خواهد شد ، فقط کمی اراده و شهامت لازم است
 که الحمد لله همه احبا دارند . باور کنید این
 نامه را در نیمه های شب و با استفاده از فرصت
 کوتاهی که برای خواب دارم ، مینویسم با چراغ
 دستی کم فروغی که دود هم میکند . چرا ؟ فقط
 باین خاطر که فکر میکنم آن ها که قبل از ما
 بمهاجرت رفته اند ، اگر هر کدام گوشه ای از
 واقعیات را برای ما می نوشتند و در جریان اوضاع
 و احوال قرارمان میدادند ، بنده و برادران و
 خواهران روحانی خیلی زودتر از اینها بمهاجرت
 رفته و زودتر باین موهبت نائل شده بودیم .
 در اینجا یعنی کشورهای افریقائی با افرادی
 که دارای تخصص و حرفه ای باشند ، احتیاج
 است و مخصوصاً آنهائیکه دارای تحصیلات عالی
 هستند از حقوق و مزایای بسیاری برخوردار
 میشوند . برای کسانی که بخواهند تحصیل کنند
 نیز دانشگاههای معتبری وجود دارد . برای
 سرمایه گذاری و ایجاد کارخانه و شرکت نیز
 موقعیت های بسیار مناسبی وجود دارد حتی
 با سرمایه های قلیل هم میتوان کارگاه یا مغازه
 باز کرد .

بهر جهت دوستان عزیز ، انشاء الله هر
 يك از شما هر چه زودتر در یکی از میادین
 هجرت ، به خدمت حق مشغول خواهید شد .

سیلز و گرافت



دنیای است

مملو از شور و شمع روحانی و شوق خدمت
بآستان الهی .

"سیلز و گرافت" که حتماً جوانان عزیز

آنها را خوب می شناسند ، نمونه بارزی از -

خادمان صمیمی و عاشقان قداکار محبوب خود

هستند ، فکر و ذکرشان و امید و آرزویشان

خدمت بآستان الهی است . قدرت روحانی

تعالیم مبارک و خلاقیت آیات الهی در این

جوانان روح جدیدی دمیده است . با اینکه

بیش از شش سال از اقبالشان بامر مبارک نمیگذرد

معذالک در اثر خلوص و پشتکار و عشقی که

به نشر تعالیم و آثار مبارک دارند عده بیشمار

را با امر مبارک آشنا ساخته و در تمام

مسافرت‌هایی که در ایالات مختلفه این کشور

ترتیب داده اند همین سیلز و گرافت بودند که

دوماه قبل در کنفرانس ملی جوانان امریکا در

دو هفته پیش نبود که وارد امریکا شده و از

ملاقات احبای عزیز کلمبس غرق تحیر بودم ، تحیر

از این که دوستان این دیار چگونه بکسبه رسید

ساله پیموده اند . البته طی اقامت در انگلستان

شاهد بودم که احبا و صدقین آنجا چه شوری

داشتند ، ولی وقتی انسان به این سرزمین

پهن‌آور و متعدن که همه غرق در مادیات هستند

و فرصت اینکه حتی همسر و فرزند ان و خویشان

خرد را ببینند ندارند وارد میشود بالطبع

توقع ندارد که این صحنه های روحانی سرشار

از عشق و محبت را مشاهده کند . واقعا جای

تمام احبای ایران بخصوص جوانان عزیز خالی

که این وجوه نورانی و این عاشقان دلخسته

جمال اقدس الهی را ببینند . اکثراً در مطالع

آثار و تعالیم مبارک که کوشا هستند و آرزو مندند

ان فارسی را فراگیرند تا بتوانند از اصل

آثار مبارکه استفاده نمایند .

در اگلاهما در کنسرت عظیمی که برای عمود در
 دو نوبت اجرا کردند به بیش از ۲۲ هزار نفر
 امر را ابلاغ نمودند که حتماً داستان کنفرانس
 بسمع جوانان عزیز رسیده است . حال بشرح
 کنسرتی که در کلمبس اجرا نمودند می پردازیم .
 ساعت هفت بود که ما بسوی Grove City که
 چند مایلی شهر کلمبس است براه افتادیم ،
 هنوز مسافتی به آنجا مانده بود که دیدم
 جاده بسیار شلوغ است و گروه کثیری بسوی این
 شهر رهسپارند تا کنسرت سیلز و گرافت
 را که محبوب اکثر جوانان امریکائی هستند تماشا
 کنند . وقتی وارد شهر شدیم جمعی از احباب
 را در نزدیکی محل کنسرت که یکی از پارکهای
 معروف شهر است ملاقات کردیم در حالیکه
 همه مدال بهائی بر سینه زده مشغول گفت
 و شنود بودند . ما هم به جمع آنها ملحق
 شدیم . جمعیت بود که داخل پارک میشد
 در حدود ساعت هشت همه احباب دسته
 جمعی وارد پارک شده و روی صندلی های
 خود که قبلاً رزرو شده بود جای گرفتند و
 همینطور دسته دسته جمعیت بآمدن خود
 ادامه میدادند . ساعت نزدیک ۹ شب بود که
 رئیس جلسه شروع کنسرت را اعلام کرد و در ضمن
 خیر مقدم متذکر شد که این اجتماع یکی از
 بزرگترین اجتماعاتی است که تا بحال در ایمن
 پارک تشکیل شده و اعلام کرد که قبل از سیلز
 و گرافت انگلند England Dan و فورد کولسی

(John F. Coley)

برای شما خواهند خواند . در این موقع دو
 جوان پشت میکروفون قرار گرفتند و پس از اینکه
 سرو صدا و ابراز احساسات مردم آرام شد
 یکی از آنها گفت میخواهم برای شما شعری
 بخوانم که سرگذشت پها مبر جدیدی است بنام

بهاء الله که چهل سال در زندان بسر برده
 و حالا امرش عالم گیر شده است . تا این را
 گفت احبائسی که در چند ردیف با هم نشسته
 بودیم دست زدیم و از اینکه دانستیم آنها هم
 بهائی هستند از خوشحالی نمی دانستیم
 چکار کنیم ، همینطور اشک می ریختیم و بنوای
 ساز این دو جوان که داستان مالکویت حضرت
 بهاء الله را بصورت آوازی مؤثر و دلنشینی
 بسمع نسل جدید که سازنده اجتماع فردای
 دنیا هستند میرسانند نگوش می دادیم ، وقتی
 تمام شد فهمیدیم انگلند برادر کوچک
 جیمز سیلز است که وقتی میشنود برادر بزرگش
 بهائی شده با مادرش فوراً به کالیفرنیا میروند
 که جیمز را نجات داده بدیانت خود برگردانند
 ولی وقتی به جیمز می رسند پس از اطلاع از
 کیفیت امر مبارک هر دو آنها ایمان می آورند
 خلاصه بعد از خاتمه قسمت اول نوبت به سیلز
 و گرافت رسید که تا اعلان کردند تمام جمعیت
 ده هزار نفری شروع کردند به هورا کشیدن و
 شادی کردن و وقتی آنها روی صحنه آمدند
 آنقدر همه فریادهای شادی میکشیدند که
 صدای خواننده را کسی نمی شنید . بعد از
 اینکه سکوت برقرار شد قسمت اول برنامه خود
 را اجرا کردند و در قسمت دوم " داش گرافت"
 Dash Craft گفت : این شعری را کس
 برایتان میخواهم بخوانم راجع به تاریخ دیانتی
 است که از سرزمین ایران ظهور کرده و دنیائی
 را به تعالیم خود روشن نموده و مؤسسان
 حضرت بهاء الله میباشند که چهل سال از عمر
 مبارکشان را در زندان بسر برده اند . بعد
 با آهنگی ملکوتی شروع بخواندن کرد و بین هر
 چند خطی که میخواند همه با صدای بلند
 میگفتند ، بهاء الله ، بهاء الله . واقعاً زمین

و زمان از تائیر این نغمات بلرزه درآمده بود و اشک بی اختیار از چشمان ما جاری بود ، همه پیش خود می گفتیم ، خدایا این معجزه است ؟ باری بعد از اتمام برنامه همه را به سالن هتل می بردند که خودشان در آن اقامت داشتند دعوت کردند که اگر کسی راجع بدیانت بهائی و پیاموریه سؤال دارد بپرسد . ولی همینطور مردم^{ست} می زدند و خواهان اجرای مجدد برنامه بودند روی این اصل دوباره هر دو روی صحنه آمدند جیمز که گیتار می زد ، این بار با زدن ویلون و بعد فلوت جمعیت را مسحور استعداد خود نموده و با نواختن آهنگ های محلی همه را غرق در سرور و شادی نمود . وقتی که کف زدن ها و تشویقها و فریاد های شادی تخفیف یافت جیمز گفت : ما باید به جلسه تحری حقیقتی که قبلا بشما اعلام کردیم برویم و انشاء الله در آنجا شما را می بینیم . از جلسه که خارج می شدیم از یکی از پلیسهای انتظامات که در گوشه ای ایستاده بود ، پرسیده شد این جلسه بنظر شما چطور بود ؟ گفت : یکی از بزرگترین و منظم ترین کنسرت های بود که تا بحال در این پارک برگذار شده است ، معمولا " با پریشا شدن این نوع کنسرتها ما منتظر و مترصد جار و جنجال و دعوا هستیم ولی برعکس ، امشب يك روح الفت عجیبی در بین جمعیت وجود داشت و این بدون شك بواسطه وجود گروه سیلور و گرافت بود که چنین با قوه روحانی و آواز دلنشین همه را مسحور خود کرده بودند . جوانان عزیز همین نظم و ترتیب و روح اتحا و اتفاق بود که در کنفرانس عظیم اکلاهما باعث تبلیغ چند نفر از پلیس های انتظامات آن محل شد .

باری جلسه کنسرت تمام شد و به جلسه

تحری حقیقت رفتیم کاش بودید و بچشم خودتان می دیدید که جوانان بهائی غرب چه میکنند داش گرافت Dash Craft با آنکه آتش است در تبلیغ بواسطه اجرای کنسرت های پیاپی بسیار خسته و صدایش گرفته بود و نتوانست در این جلسه شرکت کند ولی جیمز و برادرش James Ross & Dan

که آهنگ ها و اشعار آنها را میسازد ، هر سه نفر دست بسینه با کمال خضوع و ادب کوه معمولا " در گروههای خواننده و جوانان این سن کمتر دیده میشود ایستاده بودند و به سئوالات جمعیت پاسخ می دادند . همه ما حیران بودیم که اینها با این برنامه های سنگین چگونه فرصت مطالعه پیدا می کنند هر موضوعی را که مورد بحث قرار می دادند فوراً برای تائید مطالب خود یکی از بیانات مبارکه را از حفظ می خواندند ، یکی از حاضرین پرسید : چگونه شما میتوانید خواننده و دنیای مادی را که هر روز با آن سروکار دارید با دنیای روحانی که اینقدرهای بند آن هستید تطبیق دهید .

جواب : دنیای ما و هدف ما دیانت بهائی است ، وقتی کسی عاشق و دلپاخته حضرت بهاء الله باشد بجان و دل سعی میکند که به هدف خود برسد در این صورت تطبیق دادن ایند و خیلی آسان میشود .

سؤال — نظر دوستان و خوانندگان دیگر راجع بشما چیست ؟ آیا آنها از اینکه شما اینقدر پای بند دین هستید تعجب نمی کنند ؟ جواب : البته اوائل آنها میگفتند شما ها دیوانه هستید ، حتی می گفتند محبوبیت خود را بزودی از دست خواهید داد ، ولی ما توجهی بحرف آنها نکردیم گذاشتیم که خودشان آینه شده ما را ببینند و قضاوت کنند که چگونه در ظل

دیانت بهائی قطره دریا و ذره آفتاب میگردد .
سئوال - شما برای آهنگهای خود از چسبه
منابعی الهام می گیرید که آنقدر مورد توجه
قرار میگیرد .

جواب : تعالیم حضرت بهاء الله بمنزله اقیانوس
عظیمی است که منبع الهامات بی حد و حصری
در جمیع مراتب و شئون علمی و هنری و ادبی
و روحانی است .

خلاصه مرتباً راجع به دیانت و تعالیم هدیه
حضرت بهاء الله سئوالاتی میگردند و جوابهای
که بآنها داده میشد هر کدام باب تازه ای بر روی
جوانان سرگشته باز مینمود و چنان باعث شادی
روح و روان آنها میگشت که در پرسش و سئوال
از یکدیگر سبقت گرفته مشتاقانه خواهان کتب
و اطلاعات بیشتری میشدند و سئوالات ادامه
داشت . به ساعت ۲/۵ صبح رسیده بودیم
هنوز همه در این سه وجود نورانی نشستند و چنان

غرق در عوالم روحانی بودند که زمان و مکان
ز همه چیز فراموش شده بود . در این موقع
با تلاوت دو مناجات که یکی بعد از دیگری تلاوت
شد اختتام جلسه اعلام گردید و اکثر متحریبان
حقیقت با گرفتن جزوات امری نشانی جلسات
تبلیغی با قلبی شاد و روحی آکنده از تشکرو
سپاسگزاری از جیمز و دوستانش خدا حافظی کرده
بعنازل خود بازگشتند . بعد از اینکه سالن
کمی خلوت شد تازه احباب مجال گفتگو و ملاقات
با آنها را پیدا کردند . در این موقع بیاد شما
جوانان عزیز ایران افتادم و از جیمز خواهش
کردم که عکسی را که با

برایتان امضاء کند . فوراً با کمال خوشحالی
امضاء کرد و همانطوریکه ملاحظه میفرمائید نوشته :
" تقدیم بجوانان عزیز ایران " . بعد از صحبت
و گفتگوی زیاد یکی از احباء گفت : شما خسته

شده اید بهتر است استراحت کنید . جیمز
گفت : البته ، برپا کردن کنسرت و خواندن
برای جمعیت خسته کننده است ولی همینکه
وارد جلسه تبلیغی که معمولاً همیشه بعد
از هر کنسرتی داریم ، میشویم تمام خستگی
و فرسودگی روحی و جسمی خود را از یاد برده
و چنان انرژی و قوتی میگیریم که مافوق تصور
است و الان که نزد شما هستیم کاملاً سرحال
و شادابیم و تازه وقتی جلسات تبلیغی بپایان
میرسد من و برادرم و بقیه افراد گروه دو رهم
جمع میشویم و راجع به جلسه تبلیغی که
داشتیم صحبت می کنیم . همماش فکرون کرمان
این است که چکار کنیم که بر رونق جلسات
تبلیغی افزوده شود ، ایداً فکر نمیکنیم چه
نقشه ای بکشیم که مثلاً کنسرتان بهتر شود
دلخوشی ما این است که زودتر کنسرت تمام
شود و به جلسه تبلیغی برسیم .

در این موقع با آرزوی موفقیت برای ایشان
از آنها خدا حافظی نموده و با قلبی آکنده
از امید و آرزوی خدمت باستان مولای حنون
به خانه های خود بازگشتیم .